اصحاب کرام
از زبان
پیامبر محبوب اسلام

نویسنده:
ابن تیمیه رحمه الله

گرد آورنده و مترجم:
عبدالسلام

فهرست مطالب

م	عنوان	صفحه
۱	بررسی واقعه غدیر	۳
۲	عالمترین صحابه چه کسانی بودند؟	۱۵
۳	افضل صحابه چه کسانی هستند؟	۲۸
۴	تفضیل سه خلیفه اول بر علی ﷺ	۳٦
۵	مشاجرات بین صحابه	٤۲
۶	نحوه برخورد با مشاجرات بین صحابه	٤٤

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

این روزها بحث امامت، غدیر و برگزاری مراسمات بدعی در مملکت ما در حال اوج گیری است و پیروی از رسومات ، متأسفانه پرده ای بر دیده های حقیقت بین، نهاده و توصیه و سفارش قرآن که دستور به مراجعه به قرآن و حدیث صادر می‌نماید کمتر مورد توجه قرار می گیرد بلکه همه یکصدا می گویند: پدران خویش را بر راهی یافته ایم، ما هم سنت آنها را حفاظت می نمائیم حتی مرتدان و بی دینها نیز از همین حربه برای مقابله با اسلام سود می جویند و مردم را به آئینهای نسخ شده و منحرف دعوت می نمایند در این راستا و در مقدمه مقالات ابن تیمیه ؒ مقداری دلایل شیعه را در مورد امامت و مخصوصاً غدیر خم مورد بحث قرار می دهیم امیدواریم که خداوند آن را وسیله پاداش اخروی و سبب خیر در نفع رسانی به مؤمنان گرداند.

بزرگترین دلیلی که شیعه در مبحث امامت بدان استناد می‌جوید همان چیزی است که حدیث غدیر می‌نامند از جمله اموری که نشان از اهتمام شیعه به آن دارد این است که یکی از بزرگان معاصر آنها، کتابی را در ١٦ مجلد تألیف کرده و در آن به اثبات صحت این حدیث می پردازد و آن را به «الغدیر فی الکتاب والسنة و الأدب» نامگذاری کرده است. آنها روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ بعد از برگشتن از حجة الوداع هنگامی که به غدیر خم رسید برای مسلمانان بیان داشت که علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از او، وصی و خلیفه اش می باشد چنانکه خداوند عز و جل در کتابش نیز او را بدان امر فرمود: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ (المائده: ٦٧). «ای رسول آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل گشته به مردم برسان که در صورت عدم انجام آن رسالتت را به انجام نرسانیده ای» مجلسی که از بزرگان شیعه است در این زمینه بیان میدارد: «إنا ومخالفينا قد روينا عن النبي ﷺ أنه قام يوم غدير خم وقد جمع المسلمون فقال: أيها الناس ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ فقالوا: بلى، قال ﷺ: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره،

واخذل من خذله»[1]. [ما و مخالفانمان از رسول خدا ﷺ روایت کرده ایم که روز غدیر خم در حالی که مسلمانان اجتماع کرده بودند برخاست و فرمود: ای مردم آیا من از مسلمانان به خودشان اولی تر نیستم؟ جواب دادند: بلی، فرمود: هرکس من مولای او هستم علی مولای اوست. بار الها دوست بدار آن کس که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن می دارد، کمک کن کسی که او را کمک می کند و خوار گردان کسی که او را خوار می نماید».

جواب اهل سنت را خلاصه وار در آنچه خواهد آمد بیان میداریم:

در این حدیث، جعل کنندگان بر آن افزوده اند؛ طائفه ای از اهل علم از آن جزء «من کنت مولاه فعلي مولاه» را به عنوان حدیث صحیح قبول ندارند آنگاه شیخ الإسلام بیان می دارد تنها با اندک نگاهی دروغ بودن آن آشکار می گردد چون این سخن «اللهم انصر من نصره» [بار الها کمک کن کسی که او را کمک میکند] خلاف آن چیزی است که در تاریخ روی داده است لذا وقوع چنین دعای از رسول خدا درست نیست، اما بخش دیگر این سخن: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» مخالف با اصل اسلام است چون قرآن بیان می‌دارد که مسلمانان علی رغم جنگیدن و ظلم کردن و بغی نسبت به هم باز برادر هم می باشند و جدای از شرع از نظر لغت، عقل و عرف نیز جانشین کردن با این الفاظ صورت نمی گیرد و معنایی هم که در حدیث موجود است هر مؤمنی را شامل می شود ولی علی ﷺ را در این فرموده به آن اختصاص دادن به این سبب بوده که بعضی از دوستانش نسبت به او خشمگین شده بودند و آن هنگام که رسول الله ﷺ برای حجة الوداع از مدینه خارج شد علی را به یمن فرستاده بود بسیار از وی شکایت کرده بودند و رسول خدا با اینکار از شخصیت علی دفاع نمود و ازحرمت او چون دیگر مؤمنان صیانت کرد.

حال که مهمترین ادله آنها را بیان کردیم باقی دلایلشان را از کتابهای اهل سنت چون «منهاج السنة» که شبهات روافض را دنبال کرده و قواعدی را بیان داشته است باید پی گرفت.

اعتقاد به وجود نص قرآنی بر واجب بودن امامت علی با اصول اساسی، مانند اصل شوری مخالف است چون امور مسلمانان در بین خودشان بر اساس شوری صورت می گیرد چنانکه

---

[1] - بحار الأنوار ج۳۷/۲۲۵.

می فرماید: ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ (شوری: ۳۸). «امورشان به صورت شوری می باشد». خلافت از جمله امور مسلمانان است که در کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ نص صریحی در مورد تعیین آن بعد از او وجود ندارد، مؤید آن چیزی است که در نهج البلاغه از علی نقل شده آنگاه که به معاویه گوید: «إنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإذا اجتمعوا على رجل سموه (إماما) ذلك لله رضا»[1]. «شوری تنها از آن مهاجرین و انصار است وقتی که بر فردی اجتماع کردند و او را امام نامیدند مورد رضای پروردگار نیز می باشد، (یعنی خداوند راضی به آن چیزی است که مهاجرین و انصار به آن راضی هستند)».

علی بن ابی طالب با خلفاء بیعت کرد و این چیزی است که در مورد آن اتفاق وجود دارد اما شیعه روایت کرده اند که در آغاز بدان اعتراض نموده سپس بر آن نماند و خود را تسلیم کرد و بیعت نمود، که این بیعت اقرار به مشروع بودن خلافت کسانی است که بر او سبقت گرفته اند و این اقرار بر کسانی که خود را به او منتسب می نمایند حجت است. شارح نهج البلاغه از علی روایت کرده است که به اولویت امامت ابوبکر بر دیگر افراد اعتقاد داشت چنانکه هنگام بیعت با او گفت: «وإنا لنرى أبا بكر أحق الناس بها»[2]. «من ابوبکر را شایسته ترین مردم به خلافت می بینم». مجلسی و کلینی کسی را که معتقد به خلافت ابوبکر و عمر باشد کافر و مشرک می دانند با این حال در مورد علی که به سوی آنها دست دراز می‌کند و با آنها بیعت می‌نماید که از آنها حرف شنوی داشته باشد و از آنها اطاعت نماید چه می‌گویند در حالیکه در موردش معتقد به عصمت از خطا و بری از ترس و مسامحه هستند؟

بیعت کردن علی با شیخین بر شیعه حجت است به همین دلیل بزرگانشان برای آن دلایلی دست و پا کرده اند:

الف: بیعت علی به خاطر ترس از نابودی اسلام بوده است. برای ابطال این دلیل همین کافی است که بدانیم اسلام در عصر عمر و عثمان در یک دوران طلائی قرار داشت طوری که خلافت اسلامی از طرف شرق تا بخاری و از طرف غرب تا افریقا امتداد یافت.

---

[1]- نهج البلاغه: ج۳/۷.

[2]- شرح نهج البلاغه: ج۱/۱۳۲.

ب: می گویند: او با آنها به سبب تقیه بیعت کرد یعنی در ظاهر با آنها اظهار موافقت نمود ولی در دل راضی به خلافت و بیعت کردن با آنها نبود. این دلیل از دلیل قبلی ناپسند تر و قبیحتر است، چون از شخصیت علی شخصیتی دوگانه ساخته اند که بیمناک و ترسو و نگران است و بر خلاف باطن و درونش خود را ظاهر کرده است و این چیزی است که روایاتشان بدان ناطق است چنانکه وارد است: «أحضر علي من بيته، وسيق إلى أبي بكر بحبل في رقبته، وهناك وقف عمر وخالد بن الوليد وغيرهم، والسيوف في أيديهم (معاذ الله) وهدده عمر أن يبايع أبا بكر وإلا فصل رأسه عن جسده، وهكذا أجبر علي واضطر في النهاية إلى مبايعة أبي بكر»[1]. «علی از خانه اش احضار گردید و با ریسمانی در گردن به سوی ابوبکر برده شد، در آنجا عمر، خالد بن ولید و دیگران شمشیر در دست ایستاده بودند (پناه بر خدا) عمر او را تهدید می کرد که با ابوبکر بیعت نماید که در غیر این صورت سرش را از بدن جدا می کند و همینطور بود که علی مجبور شد و در نهایت ناچار به بیعت کردن با ابوبکر گردید». کسی که شجاعت برتر علی، و قدرتش بر دفاع از حق، و روایاتی را که شجاعتش را بیان داشته اند، بداند این امر برایش پذیرفتنی نیست. در نهج البلاغه از علی روایت است که فرمود: «وإني من قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم»[2]. «من از قومی هستم که در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نمی هراسد». اگر بگوئیم بیعتش با آنها به خاطر تقیه بوده است در مورد بقایش در همراهی و وزارتش با آنها در مدت بیست و پنج سال خلافت چه می گوئیم؟ به درستی که اعتقاد به تقیه برای توجیه همراهی علی با خلافت در این مدت طولانی سخت و دشوار است!!!

آیا نام گذاری فرزندانش به نام اسامی خلفای سه گانه نیز می‌تواند تقیه باشد؟!![3]. اهل سنت معتقد هستند که نسبت دادن تقیه به کسی که از جمله شجاعترین مردم روی زمین است طعنه زدن به اوست و سؤال می‌کنند که آیا شیعه به درستی علی بن ابی طالب را دوست دارند در حالی که او را به این امور نسبت می دهند؟

---

[1]- احتجاج الطبرسی: /۴۷-۴۸.

[2]- نهج البلاغه: /۱۵۹.

[3]- أعلام الوری للطبرسی: /۲۰۳.

ج: علی ﷺ هنگامی که خلافت را بر او عرضه داشتند آن را ترک کرد و گفت: «دعوني والتمسوا غيري فأن أكون لكم وزيرا خير لكم من أن أكون عليكم أميرا»[١]. «مرا رها و آن را از غیر من بخواهید و اینکه من برایتان وزیر باشم بهتر از آنست که امیر باشم». و بعد از قتل عثمان ﷺ هنگام بیعت کردن با او فرمود: «والله ما كانت لي الخلافة رغبة ولا في الولاية أربة، ولكنكم دعوتموني إليها، وحملتموني عليها»[٢]. «سوگند به الله من به خلافت رغبتی ندارم و علاقه ای به حکومت ندارم اما شما مرا به آن دعوت کردید و بر آن واداشتید». از خلال این نصوص چیزی که بیانگر این نکته باشد که علی اعتقادی به منصوص بودن امامت خود در قرآن دارد آشکار نمی شود چون در غیر اینصورت نمی گفت: «والله ما كان لي في الخلافة رغبة» و هرگز با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نمی کرد، و کار او در صورت وجود نص مخالفت با دستور پروردگار بود و همچنین در صورت صحت حدیث غدیر خم مخالفت صریح با آن تلقی می شد.

در روایت متفق علیه آمده که، حسن بن علی به خاطر معاویه از خلافت دست بر داشت و رسول خدا ﷺ به آن خبر داده است. می فرماید: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[٣]. «این پسر من بزرگ و سید است و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمانان صلح ایجاد می کند». سؤال این است که چرا حسن به خاطر معاویه از خلافت کردن دست بر داشت؟ چیزی که کتب شیعه به تفصیل آن را بیان داشته اند چنانکه از سلیمان بن صرد که از بزرگان شیعه روایت است که: به خاطر این کار حسن را نکوهش می‌کند آنجا که خطاب به او میگوید: «السلام عليك يا مذل المؤمنين» این کلمه را به جای (أمير المؤمنين) بکار می‌برد[٤]. اعتراض کردن به حسن برای دست کشیدن از خلافت به خاطر معاویه متناقض با اعتقاد شیعه به عصمت او و باقی ائمه است، کسی که شیعه معتقد است تمامی اقوال و اعمالشان حق بوده است. در حالی که امارت منصوص، به رضایت آنها به دیگری واگذار گردید پس چرا شیعه به چیزی تمسک می‌جوید که امامانش از آن دست بر داشته اند؟ و این مورد و همچنین براهین قطعی دیگر که آشکار و بدیهی هستند در این زمینه

---

[١] – نهج البلاغه: /١٨١-١٨٢.

[٢] – نهج البلاغه: /٣٢٢.

[٣]– رواه البخاری.

[٤]– رجال الکشی/١٠٣.

بسیار است و برای کسی که خود را از تعصب و هوی برحذر دارد و بخواهد حق را بشناسد، کافی است.

اهل سنت به فضل و بزرگواری و صلاح اهل بیت اقرار می‌کنند و معتقدند این امر مانع از آن نخواهد شد که آنها دچار خطاء و لغزشهای شوند که طبیعت بشری موجب آن است، چون هیچکدام از افراد بشر نمی‌تواند از طبیعت بشری که همه مخلوقات بدان متصفند خارج گردد چنانکه رسول گرامی ﷺ می فرماید: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»[1]. «همه فرزندان آدم دچار خطا می‌شوند و بهترین آنها کسانی هستند که توبه می کنند». در این میان تنها انبیاء در تبلیغی که از جانب خدا و رسولش بدان مأمور هستند معصوم می‌باشند چه بسیار پیامبرانی که مورد سرزنش پروردگار قرار گرفته‌اند و گاهاً بعضی از موضعگیریهایشان تصحیح شده است چنانکه خداوند متعال به پیامبرش می فرماید:﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ۝١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ۝٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ۝٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ۝٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ۝٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ۝٦ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ۝٧ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ۝٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ۝٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ۝١٠ كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ ۝١١﴾ (عبس: ۱- ۱۱). **«ترشرویی کرد و روی بر تافت. از اینکه آن نابینا به نزد او آمد. و تو چه دانی چه بسا او پاکدلی ورزد. یا پندگیرد و پندش سود بخشد. اما کسی که بینیازی نشان میدهد. تو به او میپردازی. و اگر هم پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست. و اما کسی که شتابان به سویت آمد. و او خشیت می ورزد. تو از او غفلت مي‌كني. نه! به راستي آن [آيات قرآن] پند است».**

و باز می فرماید: ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝٨٧﴾ **(انبیاء: ۸۷). «و ذوالنون را که خشمگنانه به راه خود رفت، و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی گیریم، آنگاه در دل تاریکی ندا در داد که خدایی جز تو نیست، پاکا که تویی، من از ستمکاران بودم».**

در حالیکه شیعه در مورد ائمه معتقد به عصمت مطلق آنها از خطاهای سهوی و عمدی است چنانکه شیخ رضا المظفر گوید: «نعتقد أن الإمام كالنبي يجب أن يكون معصوما من السهو والخطأ

[1]- رواه الترمذی والحدیث حسن.

والنسیان»[۱]. «معتقدیم امام چون پیامبر است و واجب است از اشتباه، خطا و فراموشی معصوم باشد».

لذا به اقتضای عصمتشان تعالیم آنها چون تعالیم قرآن منزه از سهو و غفلت است چنانکه بسیاری از کتب شیعه بدان معترف می باشند. برای روشنگری در این مورد نگاهی سریع به بعضی از بابها و فصول کتاب کافی کلینی می اندازیم چیزی که ما را بی نیاز از بیان و توضیح خواهد نمود، آری چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است کلینی می آورد:

باب: أن الأئمة يعلمون جميع العلوم التي خرجت إلى الملائكة والأنبياء.

«امامان تمام علومی را که برای ملائکه و انبیاء نازل گشته را می دانند»

باب: أن الأئمة يعلمون متى يموتون وأنهم لا يموتون إلا باختيارهم.

«امامان می دانند که چه زمانی خواهند مرد و تنها به اختیار خویش می میرند»

باب: أن الأئمة يعلمون ما كان، وما يكون، وما لم يكن لو كان كيف يكون، وأنه لا يخفى عليهم شيء.

«امامان آنچه بوده و آنچه در آینده بوجود خواهد آمد و آنچه را که بوجود نیامده و در صورت وجود چگونه می شد را می دانند و چیزی از آنها پوشیده نخواهد ماند».

باب: إن الأئمة يعرفون جميع الكتب على اختلاف ألسنتها[۲].

«امامان تمامی کتابها را علی رغم اختلاف زبانهایشان میدانند»

ولقد جاء الكليني بالغرائب عن أبي عبد الله تحت باب سماه هكذا: «باب فيه ذكر الصحيفة والجفر و الجامعة ومصحف فاطمة ه»[۳]. **«کلینی عجائب و غرائباتی را از ابو عبدالله در بابهای به اسامی صحیفه، جفر، جامعه و مصحف فاطمه می آورد».**

---

[۱]- عقائد الإمامية/۹۵

[۲]- الكافي: ج ۲۲۷/۱

[۳]- از ابو بصیر روایت است که گفت: خدمت ابو عبدالله آمدم و گفتم: جانم فدایت باد شیعیان شما میگویند پیامبر هزار درب، از دربهای علم به علی عليه السلام آموخته که از آنها هزار در دیگر گشوده می شود! فرمود: بلکه پیامبر صلى الله عليه وسلم هزار دروازه از دروازه های علم به علی عليه السلام آموخته که از هر دروازه آن هزار دروازه دیگر گشوده میشود، گفتم: پس چه بهتر، سپس گفت: ای ابو محمد در نزد ما جامعه است و آنها چه میدانند که جامعه چیست؟ گفتم فدایت گردم مگر جامعه چیست؟ فرمود: صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع به ذراع پیامبر است که آن حضرت خودش آن را املاء کرد، و علی آن را با دست خودش نوشته در آن احکام هر گونه حلال و حرام و تمام آنچه که مردم به آن احتیاج دارند حتی حکم دیه زخم و خراش برداشتن نیز ثبت شده است. گفتم: به خدا سوگند این علم است! گفت:

خوانندگان گرامی چیز عجیبی نیست که آنها به ابو عبدالله دروغ می بندند چون آنها حتی به الاغ رسول الله ﷺ که اسمش عفیر بوده نیز دروغ بسته اند، آنجا که کلینی روایتی طولانی را می آورد و در پایان می گوید: «إن حمار رسول الله ﷺ عفير كلم رسول الله فقال: بأبي أنت وأمي، إن أبي حدثني عن أبيه عن جده عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة، فقام إليه نوح فمسح على كفله، ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم ... فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار»[1]. «الاغ رسول الله ﷺ عفیر با رسول خدا سخن می گفت: یک بار گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، پدرم از پدر بزرگش و آنهم از پدرش که همراه نوح در سفینه بود نقل می‌کند که نوح به طرفش برخاسته و بر پشتش دست کشیده آنگاه می گوید: از پشت این الاغ، الاغی به وجود می‌آید که سید و خاتم پیامبران بر او سوار میشود ....لذا خداوند را سپاس می‌گویم که مرا آن الاغ قرار داد».

سبب این همه غلو و افراط در مورد ائمه اینست که، آنها قائل به عصمت آنها هستند و عصمت را یکی از شروط امامت می‌دانند و در این رابطه دلایلی را ذکر می کنند که مهمترینش را بیان می داریم:

۱) علی رغم اینکه در کتاب خداوند نه تنها در مورد عصمت حتی ذکری از ائمۀ اثنی عشر به میان نیامده ولی با این حال اهل شیعه برای اثبات امامت مورد نظر خویش به قرآن استناد می‌جوید، بزرگان شیعه به آیه ۱۲۴ بقره استدلال می نمایند که می فرماید: ﴿وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤﴾ **«آنگاه که خداوند ابراهیم را با کلماتی مورد آزمایش قرار داد و او آنها را به اتمام رساند، خداوند فرمود: من تو را امام برای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: آیا این مقام را برای فرزندان**

آری علم است اما نه علم چندانی! آنگاه لحظه ای به فکر فرو رفت سپس گفت: در نزد ما جفر است! آنها چه می دانند جفر چیست؟ کیسه ای است از جلد که در آن علم انبیاء و اوصیاء و علم علمای گذشته بنی اسرائیل نهفته است! گفتم: یقیناً این علم است اما نه چندان علمی! آنگاه لحظه ای مکث کرد و سپس گفت: در نزد ما مصحف فاطمه ه است و آنها چه می دانند مصحف فاطمه چیست؟ گفتم: مگر مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: کتابی است سه برابر این قرآن شما، که به خدا سوگند این علم است! فرمود: آری این علم است ولی نه علم چندانی! و پس از سکوت اندکی فرمود: و در نزد ما علم ما کان و مایکون است یعنی علم هر آنچه از بدو آفرینش تا کنون انجام گرفته و هر آنچه که از هم اکنون تا برپای قیامت انجام خواهد گرفت!!!. [الکافی ج۱ /۱۸٤].

[1]- الکافی ج۱۸٤/۱.

منهم قرار می دهید؟ فرمود: عهد من به ظالمان نخواهد رسید». صاحب مجمع البیان با استدلال به این آیه می گوید: «استدل أصحابنا بهذه الآية على أن الإمام لا يكون إلا معصوما من القبائح لأن الله نفى أن ينال عهده الذي هو الإمامة ظالم، ومن ليس بمعصوم فقد يكون ظالما إما لنفسه وإما لغيره، فإن قيل إنما نفى أن ينال ظالم في حال ظلمه، فإن تاب فلا يسمى ظالما فيصح أن يناله. الجواب أن الظالم وإن تاب فلا يخرج من أن تكون الآية متناولة في حال كونه ظالما فإذا نفى أن يناله فقد حكم الله عليه بأنه لا ينالها والآية مطلقة غير مقيدة بوقت دون وقت فيجب أن تكون محمولة على الأوقات كلها فلا ينالها الظالم وإن تاب فيما بعد»[۱]. «یاران ما به این آیه استدلال می کنند که امام باید معصوم از گناه و امورات قبیح باشد چون خداوند رسیدن عهدش را که امامت باشد به ظالمان نفی نموده است و هر کس نیز معصوم نباشد ظالم است حال چه به خود یا دیگری ظلم کرده باشد، و اگر کسی بگوید: رسیدن عهد الهی به ظالم در حال ظلم نفی شده است لذا اگر توبه کند آن وقت ظالم به حساب نمی‌آید پس رسیدنش به مقام امامت درست است. جواب این است که ظالم گر چه توبه کند از اینکه در حال ظلم کردنش آیه شاملش می گردد خارج نیست و حال که رسیدنش بدین مقام نفی شده است دلیل است که خداوند به نرسیدنش بدان مقام حکم نموده است و آیه نیز مطلق است و لذا باید آن را حمل بر همه اوقات نمود بنابراین عهد خداوند به فرد ظالم گر چه توبه هم بنماید نخواهد رسید».

نقد کردن استدلالشان:

أ. سلف در معنی عهد اختلاف دارند: ابن عباس و سدی گفته اند: منظور نبوت است. و مجاهد گفته: امامت است. و قتاده، نخعی، عطا، حسن و عکرمه گفته اند: عهد خداوند در آخرت به ظالمین نمی رسد و منظور از ظلم نیز شرک است، بنابراین چنانکه ملاحظه می‌کنید سلف در تفسیر آن با همدیگر اختلاف داشته اند و در نظر اکثرشان ربطی به مسئله امامت ندارد و آنها نیز که آن را به امامت تفسیر کرده اند هدفشان امامت در علم و عمل صالح و اقتدا کردن بوده و امامت رافضی را منظور نداشته اند.

ب. اگر آیه در مورد امامت هم باشد ارتباطی به مسئله عصمت ندارد چون نمی توان گفت غیر ظالم معصوم است و مرتکب خطا و نسیان و سهو نمی‌گردد، میان اثبات عصمت و

---

[۱]- الطبرسی ج ۲۰۱/۱.

نفی ظلم فرق بسیاری وجود دارد چون نفی ظلم عدل را اثبات می کند و ثابت کننده عصمت شیعه نیست.

ت. اگر کسی ظلم کند و سپس از آن توبه کند درست نیست او را متصف به ظلم و لوازم آن نمود چون بزرگترین ظلم، همانگونه که در قرآن بیان شده شرک است بنابراین در صورتی که مشرکی مسلمان شود به دلیل ظالم قبلی نمی توانیم او را باز هم مشرک بنامیم و انجام چنین کاری درست نیست، چون لازمه استدلالشان این خواهد بود که همه مسلمانان و همچنین شیعه و اهل بیت غیر معصوم، ظالم باشند در حالی که شیخ طوسی که یکی از بزرگان شیعه است در التبیان ج۱۵۸/۱ می گوید: «بأن الظلم اسم ذم فلا يجوز أن يطلق إلا على مستحق اللعن لقوله تعالى: ﴿أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ﴾» (هود: ۱۸). «ظلم اسم ذم و نکوهش است لذا جز بر کسی که مستحق آن باشد بکار نمی رود چنانکه خداوند متعال میفرماید: آگاه باشید که ظالمان مشمول لعن خداوند هستند».

ث. کتب شیعه خود نیز گواه بر عدم عصمت ائمه هستند چنانکه اختلافاتی را از آنها نقل می کند که مناقض عصمت است، چیزی که شیعه آن را شرط امامت می داند و همین اختلافات سبب مستقیم برای خروج بعضی از شیعیان از تشیع شده است که از آن جمله چیزی است که قمی و نوبختی از بزرگان شیعه آن را بیان می کنند؛ می گویند: «بعد از قتل حسین بعضی از یارانش ناراحت شده و گفتند: ما در مورد کار حسن و حسین در تعجب هستیم، چون اگر آنچه را حسن انجام داده و با معاویه صلح کرد و با او بیعت نمود حق و واجب و صحیح است هرچند یارانش بیشتر و توانائیش زیادتر بود در مورد کار حسین چه باید گفت در حالیکه یارانش کمتر و به نسبت ضعیفتر بودند؟ با این وصف حسین جنگید تا خود و یارانش جملگی کشته شدند در حالیکه حسین در عدم قیام عذرش بیشتر بود به همین دلیل در امامتشان شک کرده و از افکارشان برگشته و عقاید عامه را پذیرفتند»[1]. و همچنین روایت شده که حسین بن علی بن ابی طالب از صلح برادرش با معاویه اظهار کراهت می‌نمود و می گفت: «لو جز أنفي كان أحب إلي مما

---

[1]- القمی المقالات والفرق/۲۵، النوبختی: فرق الشیعة ۲۵-۲۶.

فعله أخي»[1]. «اگر بینی ام قطع می‌شد نزد من محبوبتر از این بود که برادرم انجام داد». و بحث در این است چنانکه یکی از معصومین دیگری را خطاکار بنامد اشتباه یکی از آنها به ضرورت ثابت می‌گردد، در این صورت عصمتی باقی نمی ماند.

شیعه امامت خلفای سه گانه را باطل و آنها و همه پیروانشان را در زمره کافران به حساب می‌آورند در حالی که علی با آنها بیعت نمود و پشت سرشان نماز خواند و همراهشان جهاد و با آنها بوسیله ازدواج رابطه خویشی یافته است، و بعد از مرگ شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) راه آنها را ادامه و چیزی از برنامه ها و راه و روششان را تغییر نداد چنانکه خود کتابهای شیعه چون «تنزيه الأنبياء للمرتضى» بدان ناطق است، و این چیزی است که از اساس مذهب شیعه را ابطال می‌نماید لذا آنها برای خروج از این تناقض قول به تقیه نموده اند و هر کجا روایاتشان با همدیگر هم خوانی نداشت و در تضاد با همدیگر باشند فوراً به وسیله تقیه مسئله را پیش خود و برای شیعیان تأویل می نمایند. در حالیکه تقیه در اسلام با کافران است، ابن جریر الطبری در این مورد میگوید: «التقية التي ذكرها الله في هذه الآية إنما هي تقية من الكفار لا من غيرهم»[2]. «تقیه ای را که خداوند در این آیه ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةً﴾ بیان می دارد تقیه در مقابل کافران است و غیر کافران مورد نظر نیست». تقیه رخصتی در حالت اضطرار است به همین دلیل خداوند آن را در بحث نهی از مولاة کافران از مبدأ نهی استثنا کرده است: ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةًۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨﴾ (آل عمران: ۲۸). «مؤمنان نباید که کافران را (به جای مؤمنان) دوست بگیرند، و هرکس چنین کند از خداوند بی بهره است، مگر آنکه از آنان به نوعی تقیه کنید، و خداوند شما را از خویش بر حذر می دارد، و بازگشت به سوی خداوند است».

به همین دلیل علماء آن را در حالت ضرورت رخصت می دانند لذا اگر کسی در این مقام عزیمت را برگزیند کارش افضل است و به همین دلیل خداوند متعال صادقان شجاعی را که در راه خدا از سرزنش لوم کنندگان نمی هراسند تمدیح و ثنا می‌کند چنانکه می‌فرماید:

---

[1] - مختصر التحفة/۱۲۱.

[2] - تفسیر الطبری ج۳۱٦/٦.

﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَـٰلَـٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ﴾ (احزاب: ۳۹). «کسانی که حاملان رسالت الله هستند از احدی جز خداوند نمی هراسند». و در نهج البلاغه نیز از علی نقل است که فرمود: «**علامة الإيمان إيثارك الصدق حيث يضرك، على الكذب حيث ينفعك**» «نشانه ایمان اینست که راستی را بر دروغ برگزینید گرچه راستی ضرر و دروغ سود برساند».

حاملان پیام رسالت اسلام اصحاب کرامند کسانی که قرآن از آنها تمجید و احادیث به فضیلت آنها گواه است آنها به شهادت قرآن بهترین امتان هستند کسانی هستند که ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ هستند و نام مهاجرین و انصار که باعث درخشش اسلام و نصرت رسول رب العالمین شدند در قرآن چون ستاره می‌درخشد آنها به شهادت قرآن در میان خویش رئوف و رحیم و در مقابل دشمنان خداوند شدید هستند، آنها بیعت کنندگان آغازین با رسول پروردگارند خدای که از بیعتشان از بالای هفت آسمان اعلان رضایت کرد ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَـٰبَهُمۡ فَتۡحًا قَرِيبًا ١٨﴾ (فتح: ۱۸). «به تحقیق خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند راضی شد، دانست که چه در دل دارند سکینه و آرامش را بر آنها نازل کرد و فتح قریبی را برایشان مقرر نمود». آری خداوند آنها را شناخته به همین دلیل ایمانشان را اینگونه تأیید نموده است: ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْ﴾ (بقره: ۱۳۷). «اگر همچون شما ایمان آوردند هدایت یافته اند». ولی با این حال رهبران شیعه خواسته اند چهره آنها را مخدوش نمایند؛ چرا؟!!! جز این است که با انجام این کار همه اسلام زیر سؤال خواهد رفت آیا در اینصورت حتی فضائل اهل بیت نیز قابل اثبات خواهد شد؟ و آیا این کار جز خدمت به دشمنان اسلام و مخالفت با قرآن و رسول، واجد منفعتی هست چنانکه در معتبرترین کتابهایشان می‌گویند: «وقالوا إن الصحابة ارتدوا على أعقابهم بعد موت الرسول ﷺ إلا ثلاثة: أبو ذر، وسلمان، المقداد، وأن من شك في كفرهم فهو كافر»[1]. بعد از مرگرسول خدا همه اصحاب جز سه نفر مرتد شدند. (إنا لله وإنا إليه راجعون).

باز در همان مآخذ آمده است:

[1]- الكافي: ج ۲/۲٤٥.

«أبو بكر وعمر فارقا الدنيا ولم يتوبا، ولم يتذكرا ما فعلاه بعلي، فعليهما لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»[1]. چنانکه ملاحظه می‌نمائید بهترین بندگان خدا مورد سب و لعن شیعه واقع می‌شود ولی با کمال وقاحت دم از دوستی و وحدت می‌زنند و در همان حال برای غدیر و شهادت مذعوم فاطمه ﵂ در جامعه اهل سنت فرهنگ سازی نموده و در رسانه ها به مردم بدین مناسبات تبریک و تسلیت می‌گویند، خداوند به همه راهیان حق توفیق هدایت عنایت فرماید برای کشف حقیقت و دفاع از چهرهایی که محبوبان رسول خدایند اقدام به ترجمه آثاری از ابن تیمیه ﵀ می نمائیم امید است باعث روشنگری و سبب هدایت خواهان شود. اگر خداوند توفیق عنایت فرماید در آینده بیشتر و مفصلتر در مورد عقاید شیعه که در تضاد با کتاب و سنت حتی عقل سالم است بحث خواهیم نمود و خداوند را شاهد بر نیات و اعمال خویش می‌دانیم و هیچ انگیزه ای جز حق خواهی در این راه نداریم نه می‌خواهیم مردم نادان را تحریک کنیم و انگیزه حزبی و سیاسی از انجام کار خویش نداریم فقط هدف ما روشنگری برای دین خداست و اینکه حقایق همانگونه که هستند شناخته و پذیرفته شود و سنت رسول رب العالمین همانگونه که بوده هویدا گردد تا مشمول شکایت رسول خدا در قیامت نگردیم که به درگاه خداوند شکایت می‌کند که کتاب مرا ترک کردند و می‌خواهیم آنگونه بر اسلام قرار گیریم که در صورت مشاهده، رسول الله از ما دچار تعجب نگردد به قول گنجوی که خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید، نباشیم:

دین ترا در پی آرایشند   در پی آرایش و پیرایشند
بس که بر او بسته شده برگ و ساز   گر تو ببینی نشناسید باز

﴿وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ﴾ (بقره: ٢١٣).

[1]- الکافی: ج٨/٢٤٦.

عالمترین صحابه چه کسانی بودند؟

از ابن تیمیه ﷺ در مورد دو نفری که دچار اختلاف شده اند سؤال شد، یکی از آنها می گوید: ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب ﷺ از علی بن ابی طالب ﷺ عالمتر و فقیه تر است و دیگری علی را از ابوبکر و عمر عالمتر و فقیه تر می داند؛ نظر کدامیک از این دو نفر صحیح است؟ و آیا این دو حدیث که در یکی رسول الله ﷺ می فرماید: «أَقْضَاكُم علي» **(قاضی ترین شما علی است) و در دیگری می فرماید:** «أنا مدينة العلم، وعلي بابها» **(من شهر علم و علی دروازه آن است) صحیح هستند؟ و در صورت صحت آیا بر عالمتر بودن و فقیه تر بودن علی بر ابوبکر و عمر ﷺ دلالت نمی‌کنند؟ و اگر کسی مدعی اجماع مسلمانان بر عالمتر و فقیه تر بودن علی بر ابوبکر و عمر ﷺ باشد آیا در ادعایش دچار خطا شده است یا بر حق می باشد؟**

جواب: الحمد لله. هیچکدام از علمای مسلمانان که قولش معتبر باشد نگفته است که: علی عالمتر و فقیه تر از ابوبکر و عمر و یا فقط ابوبکر باشد و ادعا کننده اجماع بر این مسئله از نادان ترین افراد و دروغگوترین آنهاست. بلکه بیشتر از یک نفر از علماء اجماع دانشمندان اسلامی عالمتر و فقیه تر بودن ابوبکر بر علی را نقل نموده اند که از جمله آنها: امام منصور بن عبد الجبار سمعانی مروزی است که یکی از امامان سنت و از اصحاب شافعی می باشد که در کتابش موسوم به «تقويم الأدلة على الإمام» است. اجماع علمای سنت را بر عالمتر بودن ابوبکر بر علی بیان داشته است. و من فردی را از امامان مشهور نمی شناسم که در این مورد مخالف باشد.

چگونه اینطور نباشد در حالیکه ابوبکر صدیق در حضور رسول الله ﷺ فتوا داده است و امر و نهی کرده و قضاوت و خطابه داشته است؟ همانگونه که به هنگام خارج شدن ابوبکر با پیامبر این کار روی داده و ایشان مردم را به اسلام دعوت کرده است و در هنگام هجرت دسته جمعی و در روز حنین و اجتماعات دیگر نیز این امر تحقق یافته و رسول الله ﷺ با سکوت خویش بر آن مهر تأیید زده و به آنچه گفته راضی بوده و این مرتبه و موقعیت برای دیگری نبوده است.

رسول الله ﷺ در مشاورتش با اهل علم و فقه و نظر از اصحابش ابوبکر و عمر را در آن مقدم داشته است آن دو نفر در اظهار نظر و علم در حضور رسول الله ﷺ بر سایر اصحاب

مقدم بوده اند، چنانکه در داستان مشاوره رسول الله ﷺ در مورد اسرای بدر اول کسی که لب به سخن گشود ابوبکر و بعد از او عمر بود و به همین صورت در موارد دیگر نیز اینچنین بوده است.

در حدیث آمده است که رسول الله ﷺ به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفت: «إذا اتفقتما على أمر لم أخالفكما» «هرگاه شما دو نفر بر کاری متفق شدید مخالف شما نخواهم بود». به همین سبب در یکی از دو نظر علماء سخن آنها حجت می‌باشد و این مورد یکی از دو روایتی است که از امام احمد نقل شده است و این مورد بر خلاف قول عثمان و علی است.

و در سنن رواست شده که رسول الله ﷺ فرمود: «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» «به ابوبکر و عمر، دو نفری که بعد از من می‌آیند اقتدا کنید». که در مورد غیر آنها چنین نفرموده است. و از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ من بعدي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» «سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من بر شماست به آن تمسک جویید و محکم آن را بگیرید و زنهار خود را از امورات ایجاد شده در دین بپرهیزید چون هر بدعتی گمراهی است». رسول الله ﷺ در این فرموده به پیروی از سنت خلفای راشدین که شامل هر چهار نفر می‌شود دستور داده است ولی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را به اقتدا کردن تخصیص داده و چنانکه معلوم است مرتبه کسی که در کردار به او اقتدا و در سنت از او پیروی شود بالاتر از مرتبه و مقام کسی است که فقط در سنت از او پیروی می‌شود. در صحیح مسلم آمده که اصحاب همراه رسول الله ﷺ در سفری بودند که فرمود: «إِنْ يطعُ القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» «اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت کنند هدایت می‌یابند».

از ابن عباس رضی الله عنهما ثابت است که ایشان به وسیله کتاب خدا فتوا می‌داد و اگر در آن هم نمی‌یافت بر اساس گفته های ابوبکر و عمر فتوا می داد، ولی اینکار را با گفته های عثمان و علی انجام نمی داد و ایشان عالم امت است و در زمان خویش عالمترین و فقیه ترین اصحاب بوده است در حالیکه به گفته های ابوبکر و عمر فتوا می‌داد و آنها را بر دیگران در میان اصحاب مقدم می داشت. و از رسول الله ﷺ نیز در حق ایشان ثابت است که برایش دعا

کرده و فرموده است: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ»[۱]. «پروردگارا او را در دین فقیه و عالم گردان و تفسیر و تأویل را به او بیاموز».

و همچنین ابوبکر و عمر اختصاصاتشان به پیامبر ﷺ بیشتر از دیگران بود و مخصوصاً ابوبکر رابطه اش با رسول خدا ﷺ از همه خاصتر بود چنانکه ایشان بیشتر شبها را با رسول الله ﷺ سپری می‌کرد و با او در مورد مسائل دینی و علمی و مصالح مسلمانان بحث و گفتگو می نمود چنانکه ابوبکر بن شیبه روایت می‌کند: ابو معاویه از اعمش از ابراهیم از علقمه از عمر برایمان روایت می کند که گفت: رسول الله ﷺ با ابوبکر در مورد امورات و مسائل مسلمانان شبها بحث و گفتگو می‌کرد در حالیکه من هم با او بودم.

در صحیحین از عبدالرحمن بن ابوبکر روایت است که: اصحاب صفه مردمان فقیری بودند؛ و رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ أَوْ سَادِسٍ»[۲]. «هرکس خوراک دو نفر را دارد نفر سومی و هرکس خوراک چهار نفر را دارد پنجمی یا ششمی را به خانه ببرد». ابوبکر همراه سه نفر آمد و پیامبر همراه دو نفر به خانه برگشت. و ابوبکر نیز بعد از بردن مهمانان به خانه و سفارش به اهل خانه در مورد اطعام و پذیرایی به مسجد برگشت و نماز عشاء را در نزد پیامبر انجام داد و بعد از آن، برگشت. همسرش به او گفت: چه چیز تو را به خود مشغول داشت تا نتوانی به مهمانانت برسی؟ گفت: مگر شام نکرده اند؟ گفت: اظهار داشتند تا آمدنت صبر کنند. شام را برایشان آوردند و معذرت خواستند. و در روایتی آمده است: «با رسول خدا تا صبح سخن گفت».

در سفر هجرت جز ابوبکر کسی دیگر با او همدم نبود و در غزوه بدر جز او کسی در سایبان با رسول الله ﷺ نماند و فرمود: «مَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنُّ عَلَيْنَا فِي صُحْبَتِهِ وَذَاتِ يَدِهِ مِنِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ»[۳]. «در دوستی و مال از ابوبکر بیشتر هیچ کس امین نیست در صورتی که از اهل زمین خلیلی بر می‌گرفتم ابوبکر را یار صمیمی خویش قرار می دادم». این حدیث از جمله صحیح ترین احادیث مشهور و منتشر شده در صحاح از طرق مختلف می باشد.

---

[۱]- رواه احمد.

[۲]- رواه البخاری ومسلم.

[۳]- رواه احمد.

در صحیحین از طرق ابودرداء ﷺ روایت است که فرمود: من در خدمت رسول الله ﷺ نشسته بودم که ابوبکر یکدفعه پیدا شد یک طرف لباسش را در دست گرفته بود تا زانویش آشکار نشود. رسول الله ﷺ فرمود: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ»[1]. «رفیقتان در خیر و نیکی پیشی گرفته است». وقتی که رسید سلام کرده و گفت: بین من و ابن خطاب مسئله ای پیش آمد و من مقداری عجله کردم سپس پشیمان شدم و خواستم که مرا ببخشد ولی او سرباز زد و حال به خدمت شما رسیدم. فرمود: «یغفر الله لك ثلاثًا» «سه بار فرمود: خداوند تو را می بخشد». بعد از جریان عمر پشیمان می‌شود و به منزل ابوبکر سرزده و او را نمی‌یابد پیش پیامبر ﷺ آمد و سلام کرد ولی در حالی پیامبر را ملاقات نمود که چهره اش از شدت عصبانیت سرخ شده بود تا اینکه ابوبکر دلش برای عمر سوخت و گفت: ای رسول خدا من ظلم کردم. دوباره سخنش را تکرار کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ: كَذَبْتَ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَتَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[2]. «خداوند مرا به سوی شما مبعوث داشت در حالیکه مرا تکذیب کردید و گفتید: دروغ می‌گوید اما ابوبکر گفت: راست گفتی. و با جان و مال مرا حمایت کرد. آیا شما دوست مرا رها می کنید؟ بعد از این مرا آزار ندهید (با سخن گفتن در مورد ابوبکر رضی الله عنه)».

در صحیحین از طریق ابن عباس ﷺ روایت است که گفت: هنگامی که عمر وفات نمود او را بر تختی نهادند او را کفن کردند، بر او نماز خواندند و به خوبی از او یاد می کردند و من هم با او بودم ولی کسی به من توجهی نداشت ناگاه نفری از پشت دست بر شانه هایم نهاد وقتی نگاه کردم دیدم که علی است؛ برای مرگ عمر نا راحت بود در حالیکه او را مورد خطاب قرار می‌داد می‌گفت: بعد از مرگت جز تو فردی را نمی بینم که دوست داشته باشم با اعمال او خداوند را ملاقات کنم. از خداوند می‌خواهم که ترا با دو رفیقت قرار دهد، من بسیار از رسول خدا می‌شنیدم که می گفت: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[3]. «همراه ابوبکر و عمر آمدم، با ابوبکر و عمر داخل شدم، با ابوبکر و عمر بیرون رفتم». من امیدوارم که خداوند متعال ترا همراه آن دو نفر قرار دهد.

---

[1]- رواه البخاری.

[2]- رواه البخاری.

[3]- رواه مسلم.

در صحیحین و کتب حدیث آمده، در روز احد آن هنگام که مسلمانان به سختی شدیدی دچار بودند، ابوسفیان خطاب به مسلمانان گفت: «أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ: لَا تُجِيبُوهُ فَقَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ قَالَ: لَا تُجِيبُوهُ فَقَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ فَقَدْ قُتِلُوا فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لَأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ»[1]. «آیا در میان قوم، محمد موجود است؟ این را سه بار تکرار کرد. رسول الله ﷺ فرمودند: جوابش را ندهید. دوباره خطاب به مسلمانان گفت: آیا درمیان قوم فرزند ابوقحافه وجود دارد؟ سه بار تکرار کرد. رسول الله ﷺ فرمودند: جوابش را ندهید. دوباره گفت: آیا در میان قوم فرزند خطاب موجود است؟ این را سه بار تکرار کرد. دوباره طبق گفته رسول الله ﷺ جوابش را ندادند. سپس ابوسفیان رو به دوستان خود کرد و گفت: این افراد حتما کشته شده اند. عمر نتوانست خود را کنترل کند و گفت: ای دشمن خدا دروغ گفتی. کسانی را که شمارش کردی زنده هستند، آن اندازه که سبب نا راحتی تو باشد مانده اند». ابوسفیان در آن هنگام امیر کافران بود تنها از رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر سؤال کرد و از حال غیر آنها جویا نشد چون می دانست که اینها سران مسلمانان هستند. پیامبر و دو وزیرش.

به همین مناسبت هارون الرشید از مالک بن انس در مورد مقام و منزلت ابوبکر و عمر نزد رسول الله ﷺ در زمان حیاتش سؤال نمود. جواب داد: «منزلتهما منه في حياته كمنزلتهما منه بعد مماته» «مکان و منزلت آنها نزد رسول الله ﷺ در زمان حیاتش به مانند منزلت و مقامشان نزد او بعد از مرگش بود». بسیار با رسول الله ﷺ خصوصی و مصاحب بودند و نهایت محبت و الفت و دوستی در بینشان حاکم بود علی رغم همه اینها در علم و دین مشارکت داشتند و اقتضای همه آنها این است که آنها از دیگران لایق تر و شایسته تر باشند و این مسئله برای کسی که به احوال مردم آگاه است امری ظاهر و آشکار است.

اما در مورد صدیق باید گفت: که ایشان علاوه بر اینها به یک سری مسائل علمی و فقهی متصف است که دیگران از آن عاجز بودند، سخنی که مخالف نص باشد از او نقل نشده است. این امر بر نهایت هوشمندی و زکاوت علمی او دلالت می کند در حالیکه دیگران غیر

[1]- رواه البخاری.

از او سخنان بسیاری که مخالف نص است از آنها نقل شده است و علت آن این بوده که این نصوص به آنها نرسیده و ابلاغ نشده است.

در نظرات و فتاوی موافقت عمر با نص بیشتر از موافقت علی با نص است و این را کسی که عالم به مسائل علمی و نظر است و اهل آن باشد، می داند که از آن جمله مسائلی چون نفقه زنی که شوهرش وفات نموده باشد که نظر عمر ﷺ در آن با نص موافق است و همچنین در «مسئلة الحرام» که عمر و دیگران در آن سخن گفته اند، نظر ایشان بیشتر از نظرات دیگران به نص شباهت دارد. در صحیحین از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ» «در امتهای پیش از شما کسانی بودند که به آنها الهام می‌شد اگر چنانچه در امت من کسی باشد آن عمر است». و باز در صحیحین از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْعِلْمَ» «در خواب دیدم که یک کاسه شیر به من دادند از آن نوشیدم طوری که احساس می‌کردم تشنگی از وجودم خارج می شود سپس اضافه آن را به عمر دادم. گفتند: ای رسول خدا آن را به چه چیزی تفسیر می‌کنی؟ فرمود: به علم».

همچنین رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق ﷺ را برای انجام نماز که پایه و عمود اسلام است و برای برگزاری و اقامه مناسک حج که هیچ مسئله عبادی از آن مشکل تر نیست جانشین کرد که قبل از اینکه رسول الله ﷺ حج نماید آن را انجام داد و اعلام داشت که از بعد از امسال هیچ مشرکی حق انجام دادن حج را ندارد و هیچ فردی بصورت لخت نباید طواف کند و علی بن ابی طالب ﷺ را به دنبال او فرستاد تا الغای عهد و پیمان مشرکین را اعلام نماید. هنگامی که به ایشان ملحق شد گفت: آیا امیر هستی یا مأموری؟ در جواب اعلام داشت: مأمور هستم. بنابراین ابوبکر را بر علی امیر قرار داد و علی نیز از جمله کسانی بود که مطابق و دستور رسول الله ﷺ مأمور به اطاعت و فرمانبری از ابوبکر در احکام حج و مسافرین و مسائل دیگر بود و این جریان بعد از غزوه تبوک روی داد که در آن پیامبر خدا علی را جانشین خود در مدینه قرار داده بود که در مدینه از مردان جز منافق یا معذور یا عاصی و گناهکار باقی نمانده بود، لذا علی خود را به رسول الله ﷺ رساند و گفت: آیا مرا همراه زنان و کودکان قرار می

دهی؟ فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» «آیا راضی نیستی که نسبت به من چون هارون برای موسی باشی؟»

با این فرموده بیان داشت که جانشین قرار دادن علی در مدینه مقتضی نقص مرتبه و مقام ایشان نیست چنانکه موسی نیز هارون را جانشین خود قرار داد و رسول الله ﷺ همیشه مردانی را جانشین قرار می داد و معمولاً مردانی باقی می‌ماندند ولی در سال غزوه تبوک رسول خدا همراه تمامی مسلمانان از مدینه خارج شد و به هیچ کس اجازه تخلف از غزوه را نداد چون دشمن سرسخت و قوی و سفر طولانی بود که در آن خداوند متعال سوره برائت را نازل نمود.

کتاب ابوبکر صدیق در زکات از جامعترین و مختصرترین آنهاست و به همین سبب اکثر فقهاء به آن عمل کرده اند ولی نوشته های دیگر در آن متقدم و منسوخ می باشد و این می‌رساند که ایشان نسبت به سنت نسخ شده عالمتر بوده است و در صحیحین از ابوسعید روایت است که گفته است: ابوبکر و عمر نسبت به رسول خدا از ما عالمتر بودند. همچنین اصحاب در زمان ابوبکر در هیچ مسئله ای اختلاف نکردند مگر اینکه به وسیله ایشان حل شده و نزاع برطرف گردیده است طوری که مسئله ای مورد نزاع در زمان ایشان به صورت حل نشده باقی نماند. برای نمونه می‌توان به مسائلی چون: اختلاف در وفات پیامبر ﷺ و دفن کردن و میراثش و در مورد تجهیز لشکر اسامه و جنگیدن با مانعین زکات و مسائل دیگر اشاره نمود. و این می‌رساند که خلیفه رسول الله ﷺ دیگران را آگاه نموده و نظم بخشیده و آن چیزی که مایه شبهات بوده را از میان برداشته لذا در زمان او اختلاف به وجود نیامد.

اما بعد از ایشان علم و کمال هیچ فردی به علم و کمال ایشان نرسید چنانچه در بعضی از مسائل نزاع کردند همانگونه که در مسائلی چون: ارث پدر بزرگ و برادر و «مسئلة الحرام» و در طلاق ثلاثه و مسائل دیگر که شناخته می باشد اختلاف نمودند ولی در زمان ابوبکر در این مسائل اختلافی نبود و همچنین با عمر، عثمان و علی رضی الله عنه در مسائل زیادی مخالفت شد ولی دیده نشد در مسائلی که ابوبکر در آن فتوا می داد و یا قضاوت کند نفری مخالفت نماید و این دلالت بر نهایت علم و فهم و دانش اوست.

جانشین رسول الله ﷺ شد و با اینکار نه تنها خللی به اسلام وارد نشد بلکه قوت گرفت علی رغم مخالفت مرتدین و دیگرانی که در صدد خواری اسلام بودند، مسلمانان را حفظ و

بر علم و دینشان افزود و آنگونه در این وادی عمل که کسی را یارای چنان مقاومت و اقداماتی نبود و سرانجام چنانکه روی داد دین قوت گرفت و مستقر شد. ابوبکر را خلیفه رسول الله ﷺ نامیدند و بعد از وفات ایشان عمر و دیگران را امیر المؤمنین خواندند. سهیلی و دیگران از علماء گفته اند فرموده خداوند متعال: ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ (توبه: ۴۰). «محزون مباش خداوند با ماست». در مورد ابوبکر لفظاً تحقق یافت چنانچه در معنی نیز به همان صورت محقق گردید. می‌گفتند: محمد رسول الله و ابوبکر خلیفة رسول الله، در لقب همراه الله تلفظ می‌گردد و این اتصال لفظی کلمه جلاله الله با مرگ ابوبکر منقطع گردید و به کسانی که بعد از ایشان آمده لفظ: خلیفة رسول الله، به کار برده نشد.

و همچنین علی بن ابی طالب ﷺ بعضی از مسائل سنت را از ابوبکر آموخته و بر عکس ابوبکر چیزی را از علی نیاموخته است. چنانکه در حدیث مشهوری که در سنن است نماز توبه می باشد؛ علی می‌گوید: من هرگاه از رسول الله ﷺ حدیثی می شنیدم آن مقدار که خدا می‌خواست از آن بهره مند می‌شدم ولی اگر دیگری حدیثی را برایم نقل می نمود از او می خواستم که بر صحت آن سوگند یاد کند در صورت قسم خوردن او را تصدیق می نمودم ولی ابوبکر برایم حدیث گفت (و راست گفت ابوبکر) که پیامبر ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا ثُمَّ يَتَوَضَّأُ وَيُحْسِنُ الْوُضُوءَ وَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ» «هر مسلمانی که گناهی را انجام دهد سپس وضو را به صورت کامل بگیرد آنگاه دو رکعت نماز را به جای آورد و از خداوند درخواست بخشش کند الله تعالی او را خواهد بخشید».

از جمله چیزهایی که در این مسئله باعث روشنگری است این نکته می‌باشد که امامان علمای کوفه چون علقمه و اسود و شریح و قاضی و دیگران که با عمر و علی مصاحب بودند قول عمر را بر قول علی ترجیح می دادند، ولی مسئله در مورد تابعین مدینه، مکه و بصره مشهورتر از آن است که ذکر شود و کوفه را به آن سبب ذکر نمودم که در مدت خلافتش فقه و علم علماء در آن ظهور یافت.

از میان تمام شیعیان علی که با او همدم و مصاحب بودند از هیچ فردی از آنها شنیده نشده است که در فقه و علم و مسائل دیگر علی را بر ابوبکر و عمر ترجیح دهند، بلکه همه پیروانش آنهایی که با او جنگیدند همچون بقیه مسلمانان در تقدم ابوبکر و عمر همسو و متفق

بودند مگر کسانی که علی خودش نیز آنها را انکار و نکوهش کرده است و آنها نیز در زمان علی تعدادشان کم بود و در سه گروه جمع بودند:

۱. طایفه‌ای در مورد علی غلو کردند و برایش مدعی الوهیت بودند و اینها را علی با آتش سوزانید.

۲. طایفه‌ای به ابوبکر دشنام داده و او را سب می‌کردند که در رأس آنها عبدالله بن سبأ قرار داشت هنگامی که گزارش آنها به علی رسید در صدد قتلش برآمد ولی او از واقعه گریخت.

۳. طایفه ای او را بر ابوبکر و عمر تفضیل دادند در این رابطه فرمود: «لا يبلغني عن أحد منكم أنه فضلني على أبي بكر وعمر إلا جلدته حد المفتري» «از هرکدام از شما خبری به من برسد که مرا بر ابوبکر و عمر برتری داده اید حد افترا بر او صادر می کنم». و از بیش از هشتاد طریق از علی نقل شده است که بر منبر کوفه اعلام داشت: «خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر» «بهترین افراد این امت بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر می باشند». و در صحیح بخاری و غیر آن از روایت رجال همدان مخصوصاً که علی در موردشان می گوید: «ولو كنت بوابًا على باب الجنة لقلت لهمدان ادخلي بسلام» «اگر من دربان دروازه بهشت بودم به همدانها می‌گفتم: با سلامت وارد شوید». از روایت سفیان ثوری از منذر ثوری که هر دو همدانی هستند آمده است، بخاری از محمد بن کثیر روایت می کند: «حدثنا سفيان الثوري حدثنا جامع بن شَدَّاد، حدثنا أبو يعلى منذر الثوري، عن محمد ابن الحنفية قال: قلت لأبي: يا أبت، من خير الناس بعد رسول اللّه ﷺ؟ فقال: يا بني، أو ما تعرف ؟! فقلت: لا. فقال: أبو بكر. قلت: ثم من ؟ قال: ثم عمر» «محمد بن حنیفه گوید: به پدرم گفتم که بعد از رسول خدا در میان مردم چه کسی بهترین می باشد؟ گفت: ای فرزندم آیا نمی دانی؟ گفتم: خیر. پس گفت: ابوبکر. گفتم: سپس چه کسی؟ گفت: سپس عمر».

و این را به فرزندش کسی که جزو خواص او می باشند و با او هیچ ملاحظه ای ندارد گفت. همچنین اقدام به عقوبت کسی گرفت که او را بر دیگری تفضیل می داد. در حالیکه انسان متواضع درست نیست که اقدام به عقوبت کسی نماید که حق را می‌گوید و درست نیست او را افترا کننده بخواند. علم رأس فضیلتهاست و در میان انبیاء و اصحاب و باقی مردم هرکس عالمتر باشد افضلتر نیز می باشد. پروردگار متعال می فرماید: ﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ

وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ (زمر: ۹). «آيا كسانى كه مى دانند با كسانى كه نمى دانند برابرند تنها صاحبان فكر

و انديشه متذكر مى شوند». در اين رابطه هم دلايل و هم سخنان اهل علم بسيار است.

اما در مورد اين فرموده: «أقضاكم عليّ» هيچكدام از صاحبان كتابهاى ششگانه و مسندهاى مشهور، نه احمد و نه ديگران با سند صحيح يا ضعيف آن را روايت نكرده اند و تنها از طريق كسانى كه معروف به دروغگويى مى باشند روايت گرديده است، و در اين زمينه عمر سخنى دارد و آن اينكه: «أبيٌّ أقرؤنا، وعليٌّ أقضانا» «در ميان ما ابى قارى تر و على قاضيتر است». و اين را هم زمانى گفته كه ابوبكر در قيد حيات نبوده است.

و حديثى هم كه در سنن ترمذى و ديگران آمده كه پيامبر ﷺ فرمودند: «أَعْلَمُ امتي بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأَعْلَمُهَا بِالْفَرَائِضِ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ» «عالمترين امت من به حلال و حرام، معاذ بن جبل و عالمترينشان به فرائض و ميراث زيد بن ثابت است». در اين حديث ذكرى از على نشده است و حديثى هم كه نام على در آن برده شده است على رغم ضعفش در آن بيان شده است كه معاذ بن جبل به حلال و حرام و زيد بن ثابت به فرائض عالمتر است. در صورتى كه هم اين حديث را صحيح بدانيم كسى كه نسبت به حلال و حرام عالمتر است علمش به نسبت كسى كه نسبت به قضاوت عالمتر است وسيعتر مى باشد. چون چيزى كه به قضاوت ارتباط دارد بر طرف نمودن اختلافات و دشمنيهاست مربوط به ظاهر است و ممكن است باطن آن خلاف آن چيزى باشد كه در ظاهر خود را مى نمایاند چنانكه رسول الله ﷺ مى فرمايد: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ وَإِنَّمَا أَقْضِي بنَحْوِ ما أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنْ النَّارِ»[1]. «شما براى رفع اختلاف دعواهايتان را پيش من مى آوريد و چه بسا بعضى از شما در بيان و سخنورى بر ديگرى فايق آيد و من بر اساس آنچه كه مى‌شنوم قضاوت خواهم كرد. هركس كه در قضاوت حق برادرش را به او دادم آن را دريافت نكند چون من قطعه اى از آتش جهنم را برايش قرار داده ام». رهبر و سيد قاضيان اعلام مى‌دارد كه قضاوتش حرام را حلال نمى‌نمايد بلكه بر مسلمان حرام است كه با توجه به قضاوتش كه در آن حق ديگرى به او داده شده مال كسى را دريافت نمايد. و دانستن

---

[1]- بخارى، مسلم و ديگران آن را روايت نموده اند.

حلال و حرام شامل ظاهر و باطن امور است بنابراین کسی که به آن عالم باشد نسبت به دین آگاهتر است.

و همچنین قضاوت دو نوع است:

در نوع اول طرفین دعوا هر دو منکر آن می‌باشند چنانکه یکی مدعی امری باشد و دیگری آن را انکار نماید که در آن بر اساس دلایل و شواهد حکم می شود.

در نوع دوم طرفین دعوا منکر اصل مسئله نیستند بلکه در اینکه چه کسی مستحق آن می باشد با همدیگر درگیرند چنانکه دو نفر در تقسیم ارث یا در اینکه زوجین هر کدام چه حقی بر همدیگر دارند یا دو شریک با همدیگر اختلاف دارند.

این قسمت یکی از قسمتهای مربوط به حلال و حرام است لذا هرگاه کسی از طرفین به فتوایش راضی باشند جهت رفع دعوا فتوا دهد برایشان کافی است دیگر احتیاج به کسی که در بینشان حکم کند ندارند، تنها در موردی که مسئله را انکار می نمایند احتیاج به حاکم خواهند داشت و در چنین مواردی هم اکثراً با ظلم و فجور همراه است و گاهاً نیز مسبب آن فراموشی است. ولی هر فردی اعم از نیک و بد به حلال و حرام احتیاج دارند ولی تنها تعداد کمی از نیکان احتیاج به قضاوت خواهند داشت.

به همین خاطر هنگامی که ابوبکر ﷺ عمر ﷺ را مأمور قضاوت در بین مردم نمود یکسال منتظر ماند ولی دو نفر در مورد یک مسئله به او مراجعه نکردند و اگر مجموع قضاوتهایی از این نوع را که رسول الله ﷺ انجام داده شمارش نماییم به دو مورد نمی رسیم در حالیکه مسئله در مورد حلال و حرام که قوام دین است و خاص و عام به آن احتیاج دارند اینگونه نیست.

این حدیث «أَعْلَمهم بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ» به اتفاق علما نسبت به «أَقْضَاكُم علي» در صورتی که بخواهند به آن استناد نمایند به صحت نزدیک تر است و حال که از لحاظ سند و دلالت نمودن اینگونه است معلوم می‌شود کسی که با توجه به این سند به عالمتر بودن علی بر معاذ رأی دهد جاهل است تا برسد به اینکه با عالمتر بودنش نسبت به ابوبکر و عمر که از معاذ عالمترند رأی دهد، علی رغم اینکه حدیثی که در آن از معاذ و زید نام برده شده را بعضی ضعیف و بعضی حسن می دانند ولی حدیثی که نام علی در آن برده شده ضعیف است.

اما در مورد حدیث: «أنا مدینة العلم» باید گفت که: حدیثی واهی و ضعیف است به همین دلیل هر چند که ترمذی آن را روایت کرده است آن از جمله احادیث موضوع و تکذیب شده به حساب آورده اند، لذا ابن جوزی آن را در موضوعات ذکر کرده و بیان داشته است که این حدیث از جمیع طرُق آن موضوع و ساختگی است.

و کذب و دروغ بودن آن به وسیله متن آن نیز معلوم می گردد لذا احتیاج به برسی اسناد ندارد، چون اگر رسول الله ﷺ شهر علم باشد در آن صورت برای این شهر جز دروازه ای نخواهد بود در حالیکه درست نیست که پیام آور رسول خدا و کسی که پیام او را به امت می رساند یک نفر باشد، بلکه واجب است مبلغ و رساننده خبر از او اهل تواتر باشند کسانی که به واسطه خبر آنها برای غائب علم حاصل می‌گردد. که روایت واحد به وسیله قرائن مفید علم است. و این قرائن و شواهد یا منتفی است یا از بیشتر مردم مخفی می‌ماند و یا اینکه بیشتر مردم علم به قرآن و سنت متواتر برایشان حاصل نمی‌گردد، در حالیکه به وسیله نقل متواتر برای خاص و عام علم حاصل می گردد.

این حدیث را یک فرد زندیق یا جاهل که به گمانش خواسته مدحی بنماید ساخته شده و به دروغ نسبت داده است یا این را ساخته اند تا به وسیله آن علوم دینی را زیر سؤال ببرند چون تنها یک اصحاب آن را ابلاغ کرده باشد همینگونه خواهد بود.

و بصورت متواتر نیز خلاف این موضوع ثابت است چون در تمام شهرهای مسلمین از غیر علی و به وسیله باقی اصحاب علوم دین ابلاغ شده است، چنانکه مسئله در مورد اهل مکه و مدینه واضح است و اهل شام و بصره نیز همینگونه اند چون آنها از علی جز چیزهای اندکی را دریافت نداشته اند چنانکه بیشترین جای که علم از طریق علی ؓ بیان گردیده است کوفه می‌باشد ولی با این حال قبل از ولایت عثمان ؓ مردم آنجا قرآن و سنت را فرا گرفته بودند که به نسبت ولایت و حکومت علی متقدم است.

فقیه‌ترین و عالمترین مردم مدینه علم را در زمان عمر آموختند و قبل از آن احدی از آنها از علی چیزی را نیاموخته مگر کسانی که به هنگام بودن علی در یمن از او آموخته باشند آنگونه که در چنان اوضاعی از معاذ بن جبل نیز آموخته اند چون مقام معاذ بن جبل و تعلیماتش در یمن بیشتر از مقام و تعلیم علی بوده است، به همین سبب مردم یمن از معاذ بیشتر از علی روایت کرده اند و شریح و دیگر بزرگان تابعین فقه را از معاذ آموخته اند. و

هنگامی که علی وارد کوفه گردید شریح قبل از او عهده دار مقام قضاوت شده بود و علی در زمان خلافت خویش شریح و عبیده سلمانی را عهده دار مقام قضاوت نمود که هر دو از غیر او فقه را آموخته بودند و حال که علوم اسلام قبل از اینکه علی به کوفه رود در سرزمینهای اسلامی چون حجاز، شام، یمن، عراق، خراسان، مصر و مغرب منتشر شده و علومی هم که در کوفه منتشر گشته بود غیر از او آن را در کوفه انتشار داده بودند و چیزی از مسائل علمی به صورت خاص به نسبت باقی اصحاب به علی اختصاص نداشت و تبلیغ عمومی هم که به واسطه ولایت و حکومت برایش حاصل گردید بیشتر از آن برای ابوبکر و عمر و عثمان حاصل شد و به صورت خاص نیز ابن عباس بیشتر از او فتوا داده است، ابوهریره بیشتر از او روایت نموده است در حالیکه علی ﷺ از هر دو نفر یاد شده عالمتر است همانگونه که ابوبکر و عمر و عثمان نیز از آنها عالمتر می‌باشند و همچنین خلفای راشدین اقدام به تبلیغ عمومی اسلام کرده اند چیزی که مردم به آن بیشتر از بعضی از علوم خاص احتیاج دارند که بعضی رساننده آن بوده اند.

اما آنچه که بعضی از دروغگویان و جاهلان در مورد اینکه علی به صورت خصوصی دارای علم بخصوصی بوده است همه آنها باطل می باشند. در صحیح ثابت است که به او گفته شد: آیا از رسول الله ﷺ چیزی پیش خود دارید؟ جواب داد: «لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِلَّا فَهْمٌ يُؤْتِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وكان فيها عقول الديات (أي: أسنان الإبل التي تجب فيه الدية) وفيها فِكَاكُ الْأَسِيرِ وَفيها: لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» «خیر قسم به کسی که دانه فلق و انسان را آفرید جز فهمی که خداوند در مورد کتابش به بنده ای بدهد و جز آنچه که در این صحیفه موجود است و در آن نیز مسائلی مربوط به دیات و آزادی اسرا موجود است و اینکه مسلمان به خاطر کافر کشته نمی شود». و در لفظی آمده است: «هل عهد إليكم رسول اللّه ﷺ شيئًا لم يعهده إلى الناس؟» «آیا رسول الله ﷺ چیزی را با شما در میان نهاده که با دیگران در میان ننهاده باشد؟» پس آن را نفی می کند.

و آنچه را که بعضی از جاهلان می‌گویند و آن اینکه هنگام غسل میت رسول الله ﷺ علی از آن آب غسل، علم اولین و آخرین را وارث شده است، از جمله زشت ترین دروغگوئیهاست. چون خوردن آب غسل مشروع نیست و علی نیز چیزی را ننوشیده است و در صورتی که این مسئله باعث علم باشد در آن کار دیگران نیز با او شریک بوده اند و

هیچکدام از افرادی عالم این مسائل را روایت نکرده اند و ذکر مسائلی چون: اینکه او بواسطه دانستن علم باطن از ابوبکر و عمر و دیگران ممتاز بوده است چنین مسائلی از جمله مقالات باطنیهای ملحد و امثالهم می‌باشد کسانی که کافر می باشند. و حتی دارای آن چنان مسائل کفری هستند که یهود و نصاری فاقد آن می باشند، چنانکه به الوهیت و نبوتش معتقد شدند و اینکه او از رسول الله ﷺ عالمتر است و اینکه در امورات باطن معلم پیامبر ﷺ بوده است و امثال این گفته ها، که اهل غلو و افراط در کفر و الحاد آن را بر زبان می رانند. والله سبحانه وتعالی أعلم.

افضل اصحاب چه کسانی هستند؟

شیخ ابو محمد بن عبدالله بن ابو زید در آخر کتاب عقیده اش بیان داشته که بهترین زمان و دوران مربوط به کسانی است که رسول الله ﷺ را دیده و به او ایمان آورده‌اند سپس کسانی هستند که بعد از آنها آمده اند. برترین اصحاب خلفای راشدین هدایت یافته ابوبکر و عمر و عثمان و علی بوده اند. حال سؤال این است که دلیل فضیلت و برتری ابوبکر بر عمر، عمر بر عثمان و عثمان بر علی چیست؟ و هنگامی که این مسئله معلوم شد آیا عقوبت کسی که مفضول را بر فاضل برتری دهد واجب است؟ از شما می خواهیم بصورت مفصل این مسئله را برایمان بیان دارید. ان شاء الله نزد خدوند مأجور خواهید بود.

شیخ الإسلام اینگونه جواب می دهد:

الحمد لله رب العالمین. تفضیل ابوبکر بر عمر، سپس عمر بر عثمان و علی بین امامان مسلمین که به امامت در علم و دین مشهورند اعم از اصحاب و تابعین و تابع تابعین مورد اتفاق است. این امر مذهب مالک و اهل مدینه و لیث بن سعد، حماد بن زید و حماد بن سلمه و امثال آنها از اهل عراق و همچنین مذهب شافعی و احمد و اسحاق و ابوعبید و باقی ائمه مسلمین که در میان امت اعتبار و مقام علمی و دینی دارند می‌باشد. و امام مالک اجماع اهل مدینه را در این مورد نقل می کند و می گوید: از افرادی که مورد اقتدا هستند کسی را نیافتم که در تفضیل ابوبکر و عمر تردید داشته باشد این امر از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز مشهود است. در صحیح بخاری از محمد بن حنیفه روایت است که گفت: به پدرم گفتم: پدر عزیزم بهترین مردم بعد از رسول الله ﷺ چه کسی می باشد؟ فرمود: فرزندم مگر نمی دانی؟ گفتم: خیر. جواب داد: ابوبکر. گفتم بعد از او چه کسی می‌باشد؟ فرمود: عمر.

این امر از علی بن ابی طالب از هشتاد طریق روایت کرده اند که بر منبر کوفه قرار گرفته و می‌گفت: هرگاه در مورد نفری به من خبر دهند که مرا بر ابوبکر و عمر تفصیل داده حد افترا را بر او جاری می کنم. پس هرگاه کسی او را بر ابوبکر و عمر برتری می داد به مقتضای سخنش هشتاد شلاق بر او جاری می کرد. سفیان می گفت: هرکس علی را بر ابوبکر و عمر تفضیل دهد شأن و مقام مهاجرین را پایین آورده است. فکر نمی کنم با چنین اوضاعی عملی از او به سوی خداوند بالا رود. این تفضیل را ترمذی و دیگران از پیامبر ﷺ روایت کرده

اند: «يَا عَلِيُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ» «ای علی این دو نفر سید و رهبر مردانی از اهل بهشت هستند که در سن پیری مرده اند از اول تا به آخر مگر کسانی که نبی و یا رسول پروردگار بوده اند». در صحیحین و کتابهای صحیح دیگر از ابو سعید و ابن عباس و جندب بن عبدالله و ابن زبیر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أبابكرخَلِيلًا وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ» «اگر خلیلی از میان اهل زمین برمی گرفتم ابوبکر را خلیل خویش قرار می دادم اما رفیق شما خلیل خداوند است». در صحیح روایت است رسول الله ﷺ در حالیکه بر منبر قرار داشت فرمود: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَذات يده أَبُو بَكْرٍ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ ابابكرخَلِيلًا وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ ألا لَا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ» «همانا ابوبکر شخصی است که با دوستی و نصرت و مال و ثروتش بیشترین منت بر من نهاده است در صورتی که از اهل زمین خلیلی از اهل زمین بر می گرفتم ابوبکر را خلیل خویش قرار می‌دادم، آگاه باشید همه درهای رو به مسجد جز دروازه خانه ابوبکر بسته شود». این حدیث صراحت دارد به اینکه از میان انسانها هیچ فردی استحقاق خلیل بودن را برای رسول الله ﷺ ندارد و در صورتی که فردی استحقاق این را داشته باشد آن ابوبکر صدیق خواهد بود و این می‌رساند که نزد رسول خدا کسی از او افضلتر و محبوبتر نیست و همچنین از عمر بن عاص ﷺ در صحیح روایت است که به رسول خدا ﷺ گفت: محبوبترین مردم پیش تو چه کسی است؟ فرمود: عائشه. آنگاه سؤال را ادامه داد و گفت: از مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش.

و همچنین در صحیح موجود است که رسول الله ﷺ به عائشه ﷺ فرمود: «ادعى لي أباك وأخاك، حتى أكتب لأبي بكر كتابًا لا يختلف عليه الناس من بعدي، ثم قال: يَأْبَى اللّه والمؤمنون إلا أبا بكر» «پدر و برادرت را پیشم بیاور. تا برای ابوبکر چیزی بنویسم تا بعد از من در موردش دچار اختلاف نگردند. آنگاه فرمود: خداوند و مؤمنان جز به ابوبکر راضی نمی‌شوند». و همچنین در صحیح روایت است که زنی به رسول الله ﷺ گفت: ای رسول خدا به من خبر بده اگر آمدم و ترا نیافتم (مقصود مرگ است) به چه کسی رجوع نمایم؟ فرمود: «فَأْتى أبا بكر» «پیش ابوبکر برو». و در سنن آمده که فرمود: «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» «بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا نمایید». و در صحیح روایت است که رسول الله ﷺ هنگامی که در سفر بود فرمود: «إِنْ يطع القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» «اگر قومی از ابوبکر و عمر اطاعت نمایند هدایت

می‌یابند». و در سنن روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «رأيت كأني وضعت في كفة والأمة في كفة، فَرَجَحتُ بالأمة، ثم وضع أبو بكر في كفة والأمة في كفة، فرجح أبو بكر، ثم وضع عمر في كفة والأمة في كفة، فرجح عمر» «دیدم که مرا در یک کفه و امت را در کفه دیگرش نهادند بر امت ترجیح یافتم آنگاه ابوبکر را در کفه ای و امت را در کفه دیگر گذاشتند و ابوبکر برتری یافت سپس عمر در کفه ای و امت در کفه دیگر گذاشته شد و عمر برتری یافت». و در صحیح موجود است که ابوبکر و عمر در بینشان بحثی پیش آمد، ابوبکر از عمر عذرخواهی کرد ولی ایشان عذر او را نپذیرفت آنگاه ابوبکر به نزد پیامبر ﷺ آمد و جریان را بازگو نمود، فرمود: «اجلس يا أبا بكر، يغفر الله لك» «بشین ای ابوبکر خداوند ترا می بخشد». عمر از کار خویش پشیمان شد به منزل ابوبکر رفت او را نیافت سپس به نزد پیامبر ﷺ آمد ولی پیامبر ناراحت و خشمگین بود، گفت: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقتَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[1]. «خداوند مرا به سوی شما مبعوث داشت در حالیکه مرا تکذیب کردید و گفتید: دروغ می‌گوید اما ابوبکر گفت: راست گفتی. و با جان و مال مرا حمایت کرد. آیا شما دوست مرا رها می کنید؟ آیا شما دوست مرا رها می کنید؟ بعد از این (با سخن بدگفتن در مورد ایشان) مرا آزار ندهید». بصورت متواتر در صحیح و سنن آمده است که رسول الله ﷺ هنگامی که مریض شد فرمود: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ مرتين، أو ثلاثًا حتى قال: إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»[2]. «ابوبکر را دستور بدهید برای مردم نماز بخواند و این سخن را دو یا سه بار تکرار نمود تا اینکه فرمود: شما مثل همراهان یوسف هستید به ابوبکر دستور دهید که نماز را با مردم انجام دهد». و این تخصیص دادن و تکرار و تأکید نمودن در تقدیم ابوبکر بر بقیه اصحاب علی رغم حضور عمر و عثمان و علی و دیگران بیانگر مقدم بودنش نزد رسول الله ﷺ به نسبت بقیه است. و در صحیح موجود است هنگامی که عمر را جهت مراسم تغسیل و تکفین گذاشته بودند علی پسر ابی طالب در میان ازدحام جمعیت خود را به جنازه رساند و آنگاه گفت: من امیدوارم که خداوند متعال ترا با دو رفیقت قرار دهد، من بسیار از رسول خدا می‌شنیدم که می گفت: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ

---

[1]- رواه البخاری.

[2]- رواه البخاری و مسلم.

وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[۱]. «همراه ابوبکر و عمر آمدم، با ابوبکر و عمر داخل شدم، با ابوبکر و عمر بیرون رفتم». و این بیانگر ملازم بودن این دو نفر با رسول خدا در ورود و خروج و رفتنهاست. به همین سبب مالک به هارون الرشید هنگامی که از منزلت ابوبکر و عمر در نزد پیامبر جویا شد گفت: «منزلتهما منه في حياته كمنزلتهما منه بعد مماته» «مکان و منزلت آنها نزد رسول الله ﷺ در زمان حیاتش به مانند منزلت و مقامشان نزد او بعد از مرگش بود». آنگاه هارون به مالک گفت: مرا شفا دادی ای مالک، و این بیانگر این است که آنها در میان اصحاب به نسبت رسول خدا اختصاص خاص داشته اند و همراهیشان در کارهای آشکار و نهان با رسول خدا از جمله چیزهایی است که هر فرد عالم به احوال و اقوال و افعال رسول الله ﷺ و سیرت و روشش با اصحاب آن را می داند، و به همین خاطر هیچیک از کسانی که عالم به سیرت و اخلاقش هستند در این امر نزاع و اختلاف ننموده اند و تنها و تنها کسانی این امر را نفی می‌کنند یا در آن توقف می نمایند که به حقیقت امر رسول الله ﷺ آگاه نیستند هر چند در میانشان افرادی باشند که از کلام و فقه و حساب بهره ای هم داشته باشند یا اینکه گاهاً احادیث جعلی و دروغ را که با این امورات معلوم در تناقض می باشد را شنیده اند و دچار توقف و یا ترجیح دادن غیر ابوبکر شده اند.

این مسئله همچون بسیاری از مسائل معلوم و شناخته شده نزد اهل علم به سنت رسول الله ﷺ می باشد گرچه دیگران در آنها شک نمایند یا آن را نفی کنند مانند احادیث متواتر نزد اهل علم در مورد شفاعت و حوض رسول الله ﷺ و خارج شدن صاحبان گناهان کبیره از آتش و همچنین احادیث متواتر در مورد صفات و قدر و علو پروردگار و دیدنش و دیگر اصولی که در موردش صاحبان علم به نسبت رسول الله ﷺ متفق هستند هر چند آن را دیگران نمی دانند همانگونه که حکم به شفعه و سوگند دادن مدعی علیه و رجم کردن زنای محصن و نصاب را در مورد دزدی معتبر دانستن و امثال این احکام را که نزد خواص اهل علم متواتر است، و صاحبان بدعت با آنها مخالفت می‌نمایند به همین مناسبت ائمه اسلام بر اهل بدعت دانستن کسانی که با این اصول مخالفند اتفاق دارند بر خلاف کسی که در مسائل اجتهادی که به درجه تواتر در سنن نرسیده است با آن مخالفت نماید چنانکه در مورد اینکه

---

[۱]- رواه مسلم.

آیا بر اساس یک شاهد و سوگند حکم شود و در مسائل دیگری چون قسامه و قرعه و مسائلی از این قبیل اختلاف نموده اند.

اما در مورد عثمان و علی مسئله اینگونه نیست بلکه در آن نزاع و اختلاف موجود است. سفیان ثوری و جمعی از اهل کوفه علی را بر عثمان ترجیح داده اند، سپس سفیان و دیگران از آن برگشته اند. بعضی از اهل مدینه در مورد عثمان و علی توقف نموده و این مسئله یکی از دو روایت موجود از مالک می باشد که در روایت دیگر قول به تقدیم عثمان بر علی نموده است همانگونه مذهب بقیه ائمه چون شافعی و ابو حنیفه و اصحابش و احمد بن حنبل و اصحاب او و امامان دیگر غیر از اینها نیز همین می باشد. تا جاییکه در مورد اینکه آیا معتقد به تفضیل علی بر عثمان را اهل بدعت بدانیم یا نه با همدیگر اختلاف کرده اند، که هر دو نظر آن از احمد روایت شده است و ایوب سختیانی و احمد بن حنبل و دارقطنی گفته اند که: هرکس علی را بر عثمان ترجیح دهد از منزلت و مقام مهاجرین و انصار کاسته است. و همین ایوب امام اهل سنت و امام اهل بصره است. مالک در موطأ از او روایت کرده در حالیکه از اهل عراق روایت ننموده است. نقل است که از مالک در مورد روایت کردنش از او سؤال شد جواب داد: من از هیچ فردی روایت نکرده ام مگر اینکه ایوب بر او افضل باشد. ابوحنیفه یک بار او را به یاد آورد و گفت: من در حالی ایوب را دیدم که بر نشیمنگاهش در مسجد رسول الله ﷺ نشسته بود و هرگاه او را به یاد می آورم پوست بدنم به حرکت در می آید.

دلیل بر فضیلت عثمان روایتی است که از ابن عمر رضی الله عنهما در صحیحین آمده که فرمود: ما در زمان رسول الله ﷺ در مورد فضیلت افراد بحث می کردیم. در اول ابوبکر و سپس عمر و بعد از وی عثمان را بیان می داشتیم. و در بعضی از طرق آمده است که این کار ما به رسول الله ﷺ نیز ابلاغ شد ولی ایشان آن را انکار ننمود.

و همچنین با نقل صحیح در صحیح بخاری و غیر بخاری ثابت است آن هنگام که امیر المؤمنین شورای را برای انتخاب خلیفه بعد از خود برگزید اعضای آن شش نفر بودند. از عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف تشکیل شد، و سعید بن زید را که یکی از افراد ده گانه ای که به آنها مژده بهشت داده شده بود را داخل در آن شورای نکرد. ایشان از قبیله بنی عدی (قبیله عمر) بود و در مورد پسرش عبدالله گفت: عبدالله با شما حضور خواهد داشت ولی در امر حق انتخاب کردن و یا شدن را ندارد و وصیت نمود بعد از مرگش

تا زمانی که شورا بر انتخاب یک نفر اتفاق خواهند کرد امامت نماز را در دست خواهد داشت. هنگامی که عمر دار فانی را وداع گفت اعضای شورا نزد منبر اجتماع نمودند. طلحه اظهار داشت: در این امر برای من چیزی نخواهد بود اینکار برازنده عثمان است. زبیر هم گفت: من هم چیزی را نمی خواهم و لایق به آن علی است و سعد نیز ابراز داشت برای من نیز در این کار علاقه ای نیست بلکه آن را به عبدالرحمن بن عوف می سپارم با این کار سه نفر از دور خارج شدند و سه نفر باقی ماندند. لذا با همدیگر اجتماع نمودند. عبدالرحمن بن عوف گفت: یکی از ما خارج شود و یکی هم سرپرستی را به عهده بگیرد. عثمان و علی سکوت کردند. عبدالرحمن بن عوف گفت: من خارج شدم. روایت است که گفت: «علیه عهد الله وميثاقه أن يولي أفضلهما» «عهد و پیمان خدا بر او باشد که افضل آنها را انتخاب کند». بعد از آن عبدالرحمن بن عوف سه شبانه روز با مهاجرین و انصار و تابعین و مادران مؤمنان و امیران شهرها و نواحی (چون همه آنها در مدینه بودند و همراه عمر حج کرده و شاهد مرگش بودند) مشورت نمود. سرانجام عبدالرحمن بن عوف ﷺ گفت: من سه شبانه روز خواب به چشمانم نرفته است در روز آخر به عثمان ﷺ گفت: در صورتی که سرپرستی را به تو بسپارم عهد و پیمان خداوند بر تو است که عادلانه رفتار کنی و در صورت انتخاب علی باید سخنش را شنیده و دستورش را اطاعت نمایی. گفت: بلی درست است. آنگاه همین امر را با علی در میان گذاشت که عهد و پیمان خداوند بر تو خواهد بود اگر تو را برگزینم به عدل رفتار و در صورت انتخاب عثمان دستورش را شنیده و اطاعتش کن. گفت: آری درست است. سپس گفت: من مردم را دیده و با آنها مشورت نموده ام حاضر به گذشت و عدول از عثمان نیستند بلافاصله بعد از آن علی و عبدالرحمن و بقیه مسلمانان به رضایت و اختیار بدون اینکه عطا و بخشش موجب رغبتشان باشد و یا ترس موجب پیمانش باشد بیعت کردند. این کار اجماع مسلمانان در آن هنگام بر تقدم عثمان بر علی است به همین سبب ایوب و احمد بن حنبل و دارقطنی گفته اند: هرکس علی را بر عثمان مقدم بدارد از منزلت و شأن مهاجرین و انصار کاسته است و در صورتی عثمان شایستگی تقدم را نداشته و آنها او را مقدم داشته باشند از دو حال خارج نیست یا اینکه به فضل و بزرگواریش جاهلند و یا اینکه به واسطه تقدم مفضول بدون هیچ ترجیح دینی ظلم کرده اند و هرکس آنها را به جهل یا ظلم منتسب نماید به تحقیق که از شأن و مقامشان کاسته است.

اگر اهل ظن و گمان اظهار دارند که عثمان را به خاطر بخل و حسادتی که در دل بعضیها نسبت به علی موجود بود مقدم داشتند دارندگان بغض و حسادت درونی صاحب قدرت و شوکت بودند و امثال این گفته ها را که اهل هوی ابراز می‌دارند به تحقیق با این سخنان آنها را عاجز از قیام به حق دانسته و اهل باطل را حاکم و مسلط بر اهل حق پنداشته اند. این در حالی است که مسلمانان در آن هنگام در قدرتمندترین حالات ممکن بودند، هنگامی که عمر وفات یافت اسلام در چنان قوت و عزت و ظهور و اجتماع و ائتلافی بود که هرگز آن را به خود ندید و عمر اهل ایمان را عزت بخشید و صاحبان کفر و نفاق را ذلیل و خوار نمود و کسی که کمترین شناخت را نسبت به آن هنگام داشته باشد این امر بر او پوشیده نخواهد ماند.

آری در چنین حالی اگر کسی آنها را به جهل و یا ظلم و ناتوان از قیام نمودن به حق قلمداد نماید شأن و منزلت آنها را کاسته و بهترین امتی را که خداوند به خوبیشان شهادت داده بر خلاف واقع تصور می‌کند و این امر جزو اصول مذهب رافضه است کسی که بنای رافضی را بنا نهاد یک یهودی بود که منافقانه اسلام را اظهار نمود و برای جاهلان دسیسه ها چید و با آن اصل ایمان را نشانه رفت به همین مناسبت رفض بزرگترین دروازه نفاق و الحاد می‌باشد. اول یک فرد را وادار به توقف نموده سپس از او یک مفضله می‌سازند که به فضیلت علی معتقد است آنگاه او را تبدیل به یک فحاش می‌کنند و سرانجام از او اهل غلو و افراط و در نهایت منکر و اهل تعطیل می‌شود به همین خاطر رهبران زنادقه از اسماعیلیه و نصیریه و انواعشان اعم از قرامطه و باطنیه و درزیه و امثال اینها از انواع طوایف زندیق و نفاق به آنها ملحق می‌شوند.

چون ایراد گرفتن و جریحه دار کردن بهترین دورانها (کسانی که مصاحب و همدم رسول خدا بوده اند) ایراد گرفتن از رسول خدا ﷺ است چنانکه مالک و دیگران از ائمه مسلمین بیان داشته اند. اصحاب رسول الله ﷺ را مورد طعن و ایراد قرار می دهند تا کسانی بگویند: مردی نادرست دارای همراهان و اصحاب بدکار است و اگر صالح می بود یارانی از صالحان می داشت!!!

و همچنین اینان همان کسانی هستند که قرآن و اسلام و شریعت پیامبر ﷺ را نقل کرده اند و همان کسانی هستند که فضایل علی و دیگران را اظهار داشته اند؛ طعنه زدن به آنها باعث خواهد شد که به آنچه برایمان نقل کرده اند اعتماد نداشته باشیم و در این هنگام نه

برای علی و نه برای هیچ فرد دیگری فضیلتی ثابت نخواهد شد. رافضه جاهل و فاقد عقل و نقل و دین و دنیای که در آن منصور گردند می باشند چون اگر یک ناصبی کسی که علی را مبغوض می دارد و به فسق و کفر او معتقد است (چون خوارج و کسان دیگر) از آنها بخواهد که ایمان و فضل علی را برایمان ثابت کند قادر به این کار نخواهد شد بلکه مغلوب خوارج خواهند گردید چون فضایل علی را اصحاب نقل نموده اند، همان کسانی که مورد طعن و ایراد روافضند لذا فضیلت معلوم و آشکاری بصورت تعیین برایش ثابت نخواهد شد. وقتی که آنها در مورد بعضی از خلفاء اظهار می دارند که هدفشان ریاست بود و به خاطر آن جنگیدند و نسبت به آنها افترا می بندند، طعن و ایراد خوارج در مورد علی به همان صورت و بیشتر از آن به نسبت کسی که دیگران بدون جنگ و قتال از او اطاعت کردند درست تر جلوه می‌یابد، اما رافضه جاهلند و نمی دانند و پیرو زنادقه می باشند. قرآن در جاهای زیادی از اصحاب به نیکی یاد می کند، چنانکه می فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ **(توبه: ۱۰۰). پیشی گیرندگان آغازین از مهاجر و انصار و کسانی که به نحو احسن از آنها پیروی کردند خداوند از آنها راضی و آنها نیز از پروردگار خویش راضی هستند». و می فرماید:** ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ **(حدید: ۱۰). «کسانی که قبل از فتح انفاق کرده و جنگیدند با کسانی که بعد از فتح ایمان آورده و با جان و مال جهاد کردند مساوی نیستند و به درجات از آنها جلوترند و همگی را پروردگار وعده نیکو داده است». و می‌فرماید:** ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَ﴾ **(فتح: ۲۹). «محمد پیامبر خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خشنودی پروردگار را خواستارند. علامت آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است این صفت ایشان است که در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشتی است که جوانه خود را**

برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستند و دهقانان را به شگفت آورد تا از آنان کافران را به خشم در اندازد». و می فرماید: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا﴾ **(فتح: ۱۸). «به راستی خداوند هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دلهایشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد».**

و در صحیح مسلم از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» «آنهایی که زیر درخت با رسول الله ﷺ بیعت کردند هیچکدامشان وارد آتش نمی گردند». و در صحیحین از طریق ابوسعید روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ» «به اصحاب من ناسزا مگویید قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق نماید به یک مد یا نصف انصاف آنها نمی رسد». و در صحیح از طریق مختلف روایت است که فرمود: «خيْرُ القرون القرن الذي بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم» «بهترین دوران زمانی است که من در آن مبعوث شده ام سپس کسانی که به دنبال آنها می‌آیند و سپس کسانی هم که به دنبال آنها می‌آیند». این احادیث مشهور بلکه در مورد فضایل اصحاب و ثنای آنها و برتری دادن قرنشان بر قرون بعدی متواتر می‌باشد. طعنه زدن و ایراد گرفتن بر آنها، طعنه به قرآن و سنت است و به همین دلیل مردم در مورد تکفیر رافضه سخن گفته اند که در جای دیگر آن را مبسوط بیان داشته ایم. والله تعالی أعلم.

تفضیل سه خلیفه اول بر علی رضي الله عنه

س: نفری به سنت متمسک است و در تفضیل سه خلیفه اولی بر علی دچار تردید است چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد علی فرموده است: «أنت مني وأنا منك» **«تو از من و من از تو هستم». و همچنین فرموده:** «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»[1]. **«نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسی است». و همچنین فرموده است:** «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...»[2]. **«پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد...» و می فرماید:** «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»[3]. **«هرکس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست».** «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاه»[4]. **«بار الها کسی که او را دوست می دارد دوست بدار و با کسی که با او دشمنی می‌کند دشمن باش». و می فرماید:** «أذكِّركُم الله في أهل بيتي» **«شما را در مورد اهل بیتم متذکر می شوم». در سوره آل عمران آیه ۶۱ خداوند می فرماید:**﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ ...﴾ **«بگو بیایید تا فرزندانمان و شما نیز فرزندانتان را فرا خوانیم...» و می فرماید:** ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ﴾ (انسان: ۱). **«به راستي که بر انسان مدت زماني گذشته است» و می فرماید:** ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ **(حج: ۱۹). «اینها دو دشمن هستند که بر سر پروردگارشان با همدیگر می جنگند.»**

ج: در آغاز به نکته ای باید توجه نمود و آن اینکه: هنگامی که فضیلتی برای یک نفر اثبات می شود که مانندش در دیگری وجود ندارد در صورت وجود شرایط مساوی شخصی که دارنده صفت می‌باشد برتر است ولی داشتن فضائلی که دیگران نیز دارای آن هستند موجب فضیلت نمی باشد.

و حال که چنین است فضایل ابوبکر صدیق رضي الله عنه که به واسطه آن از دیگران متمایز است، دیگران فاقد آن می باشند؛ در حالیکه فضایل علی از جمله امورات مشترک می باشد که

---

[1]- رواه الخاری و مسلم.

[2]- رواه الخاری و مسلم.

[3]- رواه الترمذی.

[4]- رواه احمد.

دیگران نیز واجد آن هستند، چنانکه در مورد صدیق می فرماید: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا من أهل الأرض خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خليلاً»[1]. «در صورتی که از اهل زمین خلیلی برمی گرفتم ابوبکر را یار صمیمی خویش قرار می دادم» و می فرماید: «لَا يبْقي فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا سدت إلا خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ»[2]. «همه درهای رو به مسجد را بستند تنها دروازه ابوبکر را باز گذاشتند». و می فرماید: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَي فِي صُحْبَتِهِ وَ ذات يده أَبُو بَكْرٍ»[3]. «در مورد دوستی و بخشش مال و ثروت ابوبکر بیشتر از هر کسی بر من منت دارند». اینها مجموعاً سه خصوصیتی هستند که هیچ فردی در آن با او مشترک نیست. یکی دال بر این است که رسول خدا آنگونه که نسبت به ابوبکر در جان و مال احساس امنیت داشته از کسی دیگر نداشته است. بعضی از دروغگویان خواسته اند با جعل حدیث، نبستن در را برای علی هم ثابت کنند ولی موضوع یا رای مقابله با صحیح را ندارد و این امر مخصوص ابوبکر صدیق است.

در سومی اظهار می‌دارد که هیچ بشری استحقاق خلیلی را در صورت امکان جز ابوبکر نداشته است و در صورتی که دیگران از او برتر بودند نسبت به این امر شایستگی بیشتری می داشتند. و همچنین دستور دادنش مبنی بر امامت نماز در مدت زمان مریضی برای ابوبکر از جمله خصایص و فضایل اوست، و به همین صورت سپردن امارت حاجیان در زمان حیات خویش به ابوبکر برای اینکه سنت را برپا دارد و آثار جاهلیت را محو نماید از جمله خصوصیات و ویژگیهای اوست و همچنین فرموده اش در حدیث صحیح که مسلم آن را روایت می کند: «ادْعُ أَبَاكِ وَأَخَاكِ حَتَّى أَكْتُبَ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا»[4]. به عایشه صدیقه رضي الله عنها می‌گوید: «برادر و پدر را صدا بزن تا کتابی برای ابوبکر بنویسم». و امثال این احادیث که بسیارند بیان کننده این امرند که در میان اصحاب فردی مساوی و در مرتبه او نبوده است.

اما اینکه در مورد علی فرموده است: «أنت مني وأنا منك» همین مسئله را در مورد دیگران نیز بیان داشته است. آن را به مسلمانان و جماعت اشعریها نیز گفته است. پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ﴾ (توبه: ۵۶). «به پروردگار سوگند یاد

---

[1]- رواه البخاری ومسلم.

[2]- رواه البخاری ومسلم.

[3]- رواه البخاری ومسلم.

[4]- رواه احمد.

می‌کنند که از شما هستند در حالیکه از شما نیستند». رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا» «هرکس ما را فریب دهد از ما نیست». که مقتضی آن این است هرکس این گناهان کبیره را ترک نماید از ماست پس هر مؤمن کامل الإیمان از پیامبر و پیامبر از اوست و همچنین پیامبر ﷺ در مورد دختر حمزه می فرماید: «أنت مني وأنا منك» و به زید می فرماید: «أنت أخونا ومولانا» «تو برادر و مولای ما هستی». این امر اختصاص به زید ندارد بلکه همه کسانی را که آزاد کرده است به همین صورت می‌باشند.

و همچنین این فرموده: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ...» صحیح ترین حدیث روایت شده در مورد فضیلت علی ؓ می باشد که بعضی از دروغگویان بر آن افزوده اند که گویا ابوبکر و عمر در آغاز پرچم را گرفته و سپس فرار نموده اند. در صحیح موجود است که عمر ؓ گفت: «ما أحببت الإمارة إلا يومئذ» «من ریاست را جز در آن روز دوست نداشتم». این حدیث رد کننده موضع گیری نواصب در مورد علی می‌باشد. در مورد توصیفی که در این فرموده در مورد علی ذکر شده باید گفت: این مسئله تنها جزو خصایص او نیست بلکه هر مؤمن کامل الایمانی خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند چنانکه می فرماید: ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ (مائده: ۵۴). «خداوند به زودی قومی را برمی انگیزد که آنها را دوست می دارد و آنها نیز خداوند را دوست می دارند». حال آنکه اینها همان کسانی هستند که با امامت ابوبکر با مرتدین جنگیدند و در صحیح موجود است که از رسول خدا سؤال شد که: «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ. قال: فمِن الرِّجَالِ؟ قَالَ: أَبُوهَا»[۱]. «محبوبترین مردمان پیش تو چه کسی می باشد؟ فرمود: عایشه. سؤال را در مورد مردان تکرار کردند: فرمود: پدرش». که این مورد جزو خصایص ابوبکر است. اما در مورد این فرموده: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»[۲]. «آیا راضی نیستی که نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی». رسول الله ﷺ این را هنگامی فرمود که قصد عزیمت به غزوه تبوک را داشت و علی را نیز در مدینه جانشین کرده بود. بعضی گفته اند: به خاطر اینکه ایشان را مبغوض داشته او را جانشین نموده است. رسول الله ﷺ هرگاه به جنگ

---

[۱]- رواه مسلم.

[۲]- رواه البخاري.

می‌رفت نفری از امتش را بعد از خویش جانشین قرار می داد و این کار را هنگامی انجام می داد که تعدادی از مؤمنان نیرومند و توانا در مدینه می‌ماندند، ولی در غزوه تبوک اجازه ماندن به هیچ فردی را نداد بنابراین جز افرادی که معذور بودند یا گناهکار کسی باقی نماند. بنابراین چنین جانشینی نشانه ضعف بود لذا منافقین شروع به طعنه زدن به علی ﷺ کردند به همین خاطر رسول الله ﷺ برایش بیان می‌دارد که من تو را به خاطر اینکه پیش من دارای نقایصی هستی جانشین نکرده ام، چنانکه موسی هارون را جانشین خویش کرد در حالیکه او شریک رسالتش بود آیا تو به این کار راضی نیستی؟ و آشکار است که رسول الله ﷺ قبل از ایشان دیگرانی را نیز جانشین کرده بود که آنها نیز همگی چنین منزلتی را یافته بودند و اینکار از جمله خصوصیات علی نیست در صورتی که این جانشینی نشانه فضیلت بر دیگران بود ترسی بر علی نبود تا اینکه از ناراحتی گریه کند. از جمله چیزهایی که بیانگر این مسئله می‌باشد این است که، رسول الله ﷺ در سال نهم هجری ابوبکر را بر علی امیر و سرپرست قرار داده است و در اینکه علی را بر ابطال عقد و قرار دادها با مشرکین فرستاد به عنوان خصوصیت ویژه برایش محسوب نمی‌گردد چون عادت بر این منوال جریان داشت که عقد قرار داد و ابطال آن را تنها می بایست یکی از افراد اهل بیت انجام دهد بنابراین هر فردی از اهل بیت را امیر قرار می‌دهد معلوم می‌شود که این حدیث بر اینکه او به منزله هارون از هر جهت می باشد دلالت نمی کند تنها شبهه ای که ایجاد می‌کند این است که بر خلافت و جانشینی ایشان دلالت نماید ولی این امر مخصوص ایشان نیست.

رسول الله ﷺ ابوبکر را به ابراهیم و عیسی، و عمر را به نوح و موسی‌علیهما السلام هنگامی که به مسئله اسراء و معراج اشاره می‌کند تشبیه می‌نماید و این مورد به نسبت تشبیه کردن علی به هارون بزرگتر و مهمتر است که لازمه اش این نیست که ابوبکر و عمر به منزله آن پیامبران باشند بلکه تشبیه کردن چیزی به چیز دیگر به خاطر مشابهت در بعضی موارد است که این در قرآن و سنت و کلام عرب بسیار است.

اما در مورد این فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ...»[1]. «هرکس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست بار الها هرکس او را دوست دارد دوستش بدار». این

---

[1]- رواه احمد.

حدیث در هیچکدام از کتابهای مصور بیان نشده است فقط ترمذی آن را در سننش آورده و آن هم تنها بخش نخستش را بیان داشته است «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و قسمت اضافی بر آن در حدیث وجود ندارد. از امام احمد در موردش سؤال می‌کنند جواب می‌دهد که کوفیان آن را اضافه نموده اند و بدون هیچگونه شکی، ساختگی است و دلایل آن واضح می‌باشد.

اول اینکه: حق غیر از رسول الله ﷺ همدم و همراه هیچ فرد دیگری نیست چون در غیر این صورت فرد مذکور می‌بایست چون رسول الله ﷺ در تمام اقوالش پیروی شود. در حالیکه اصحاب و حتی پیروان علی در مسائلی با او مخالفت نموده اند که نصوص هم موافق آنها بوده است چنانکه در مسئله عده زنی که حامله است و شوهرش مرده است اختلاف روی داد و قول علی صائب نبود.

ثانیاً: «اللهم انصر من نصره...» «پروردگارا کمک کن هرکس که او را کمک می‌کند» که ادامه حدیث قبلی است خلاف واقع است چنانکه کسانی همراهش در جنگ صفین شرکت کردند و پیروز نشدند و کسانی یاریش نکردند و خوار و ذلیل نشدند، چنانکه سعد بن ابی وقاص فاتح عراق همراهش نجنگید و همچنین یاران معاویه و بنی امیه که با او جنگیدند بسیاری از سرزمین های کفر را فتح و خداوند پیروزی را نصیب آنها نمود.

ثالثاً: گفته: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ...» «بار الها کسی که او را دوست می‌دارد دوست بدار و با کسی که با او دشمنی می‌کند دشمن باش». مخالف با اصل اسلام است چنانکه قرآن بیان می‌دارد مؤمنان علی رغم جنگیدن با هم و ظلم و ستمی که بر هم روا می‌دارند برادر همدیگرند.

و همچنین در مورد: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» از اهل حدیث کسانی چون بخاری و دیگران از آن ایراد می گیرند و بعضی هم آن را حسن می‌دانند و در صورتی که رسول الله ﷺ آن را گفته باشد ولایت مخصوص به او را بیان نداشته است بلکه چیزی را که دیگران نیز متصف به آنند را اعلام نموده است و آن همان ولایتی است که همه مؤمنان به نسبت همدیگر از آن برخوردارند. نقطه مقابل موالات، معادات و دشمنی است و بدون شک مؤمنان را نسبت به غیر مؤمنان باید دوست داشت و این امر رد بر نظریه نواصب است.

و حدیث بخشیدن و صدقه دادن انگشتری در نماز توسط علی به اتفاق اهل علم دروغ و جعلی است سبب آن نیز امر واضح و ثابت شده است که در جای خویش بصورت مشروح بیان گردیده است.

اما فرموده رسول الله ﷺ در روز غدیر که فرمود: «أذكِّركُم الله في أهل بيتي» «شما را در مورد اهل بیتم متذکر می شوم». تنها مخصوص علی نیست بلکه تمامی اهل بیت در آن مساوی هستند و دورترین مردم در عدم رعایت این سفارش و وصیت، رافضه می‌باشند چون آنها با عباس و فرزندانش دشمنی و با اکثر اهل بیت مخالفت و کافران را بر علیه آنها یاری کردند.

در مورد آیه مباهله باید گفت: این هم از جمله خصوصیات خاص وی نمی‌باشد بلکه درخواست رسول الله ﷺ از علی و فاطمه و دو فرزندشان به خاطر این نبوده است که آنها افضل امت هستند بلکه سبب آن این بوده که، در میان اهل بیت جزو خواص رسول الله ﷺ می باشند چنانچه حدیث کساء نیز بعد از جمع کردنشان می فرماید: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»[1]. «پروردگارا اینها اهل بیت من هستند پلیدی را از آنها دور و پاکشان گردان». منظور خاصان اهل بیت می باشند نه منحصر کردن اهل بیت در آنها لذا آنها را صدا زده و تخصیص نموده است و در مورد «الأنفس» تعبیر به واحد نوعی نموده است چنانکه در آیه ۱۲ سوره نور می فرماید: ﴿ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرًا﴾ «مؤمنان اعم از زن و مرد نسبت به خویش حسن ظن دارند». و می‌فرماید: ﴿فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ (بقره: ۵۴). «بعضی از شما بعض دیگر را بکشد».

و اینکه می فرماید: «أنت مني وأنا منك» «تو از من و من از تو هستم». منظور این نیست که او جزو ذات رسول الله ﷺ است هر چند شکی نیست که ایشان از نظر منزلت و نزدیکی بزرگترین افراد است، ایشان دارای ویژگی هایی در ایمان و قرابت است که بقیه طایفه و اهل بیت از آن برخوردار نیستند و جریان مباهله نیز مؤید آن است، ولی این امر مانع از آن نیست که از غیر طایفه افرادی باشند که از او برترند چون جریان مباهله در بین خویشان و فامیل روی داده است.

---

[1] - رواه الترمذی.

و آیه ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ (حج: ۱۹). مختص به علی نیست بلکه در مورد علی، حمزه و عبیده می باشد و حتی می توان گفت که: شامل تمام کسانی است که در بدر حضور داشتند.

اما در مورد سوره انسان ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ﴾ (انسان: ۱). باید گفت: هرکس شأن نزولش را در مورد علی، فاطمه و دو فرزندشان بیان داشته آنرا جعل کرده و دروغ گفته است، چون این سوره مکی است و حسن و حسین نیز در مدینه متولد شده اند و در صورتی که هم آن را صحیح هم فرض نماییم این معنی را نمی رساند که هرکس مسکین و یتیم و اسیر را خوراکی دهد افضل اصحاب می‌باشد، بلکه مشترک بین تمام کسانی است که چنین کاری را انجام می‌دهند و دلالت بر استحقاق ثواب و پاداش برای انجام دهنده چنین کاری می‌نماید، گر چه اعمال دیگری چون ایمان به خدا و برپا داشتن نماز در وقتش و جهاد در راه خدا از آن برترند.

مشاجرات بین صحابه

س: آیا به سبب مشاجراتی که بین اصحاب چون علی، معاویه، طلحه، عایشه ﭭ روی داده بازخواست می شوند؟

ج: به وسیله نصوص صحیح ثابت است که عثمان، علی، طلحه، زبیر و عایشه ﭫ اهل بهشتند بلکه در صحیح به ثبوت رسیده که فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» «آنهایی که زیر درخت با رسول الله ﷺ بیعت کردند هیچکدامشان وارد آتش نمی گردند». ابوموسی اشعری، عمرو بن عاص، معاویه بن ابی سفیان هم از جمله اصحاب هستند و دارای فضایل و محاسن می باشند. آنچه در مورد آنها حکایت شده بیشتر آن دروغ است و آنچه هم راست باشد اگر در آن اجتهاد نموده باشند در صورت اصابت به حق دارای دو اجر و پاداش و در صورت خطا باز هم از یک پاداش بهره مند هستند و خطاهایشان نیز مشمول عفو خداوند قرار می‌گیرد. و اگر برایشان گناه نیز محسوب شود به طور مطلق گناه باعث داخل شدن در آتش نمی‌گردد مگر زمانی که اسباب دهگانه که مانع از عقوبت است در موردشان منتفی باشد که عبارتند از: توبه، طلب بخشش و استغفار، حسنات و نیکیهای محو کننده گناه، مصائب و گرفتاری ها که باعث کفاره گناهند، شفاعت رسول الله ﷺ، شفاعت دیگران غیر از پیامبر، دعای مؤمنین، ثواب و صدقه و بخشش که هدیه مرده می گردد، فتنه قبر و اهوال و دهشت روز قیامت.

در صحیحین از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «خيْرُ القرون القرن الذي بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم» «بهترین دوران زمانی است که من در آن مبعوث شده ام سپس کسانی که به دنبال آنها می‌آیند و سپس کسانی هم که به دنبال آنها می آیند».

بنابراین هرکس به طور یقین در مورد یکی از آنها گناهی را اظهار نماید و آن را سبب داخل شدن در آتش اعلام کند چنین فردی دروغگو و افترا کننده است چون اگر چیزی را که به آن علم ندارد گفته باشد سخنش باطل است، در حالیکه دلایل بسیاری در ابطال آن و متناقض با آن موجود است لذا هرکس در مشاجراتی که بینشان روی داده دخالت کند و حال آنکه خداوند از گمان بد به آنها و به شیوه باطل به جانبی تعصب داشتن را نهی کرده چنین فردی ظلم کننده و تجاوزگر است.

در صحیحین ثابت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فِرْقَةٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ» «هنگامی که مسلمانان دچار اختلاف می شوند گروه خوارج از اسلام خارج می گردد و در چنین وضعی از میان دو طایفه مسلمان کسی که به حق شایسته تر است با آنها می جنگد». و همچنین در صحیح از رسول الله ﷺ ثابت است که در مورد نوه اش حسن فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَسَيُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ» «این پسر من بزرگ و سید است و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمانان صلح ایجاد می کند». و در صحیحین روایت است که رسول الله ﷺ در مورد عمار فرمود: «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ» «گروه باغی او را به قتل می رساند». و در قرآن هم آمده: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ۝٩﴾ (حجرات: ۹). «اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند در میانشان صلح ایجاد کنید در صورتی که یکی از آنها بر علیه دیگری بغی کرد و ظلم نمود با گروه باغی بجنگید تا به حکم خدا برگردد در صورت برگشتن در میان آنها به عدل صلح ایجاد کنید و عدالت پیشه نمایید که خداوند عادلان را دوست می دارد».

به وسیله کتاب و سنت و اجماع سلف ثابت است که آنها مؤمن و مسلمان بوده اند و علی بن ابی طالب و همراهان او به نسبت طایفه مقابل به حق شایسته ترند. والله أعلم.

نحوه برخورد با مشاجرات صحابه

فائده: اگر کار پسندیده خودداری کردن از دخالت در مشاجرات صحابه است لازمه آن این نیست که که معتقد باشیم همه آنها مجتهد و دارای تأویل هستند.

فائده: لازم به دانستن است که کار پسندیده و نیکو خودداری نمودن از مشاجراتی است که در میان اصحاب روی داده و طلب بخشش برای همه مسلمانان از دو گروه متقابل و دوست داشتن همه آنهاست، ولی واجب نیست که معتقد باشیم هر دو طرف از دو لشکر متقابل عالم و صاحب تأویل هستند بلکه در میانشان گناهکار و افراد بدکار وجود داشته و همچنین کسانی بوده اند که به خاطر نوعی هوی از اجتهاد کردن کوتاهی نموده اند، اما اگر بدیهای آنها را به نسبت حسنات و خوبیهایشان مقایسه کنید خوبیهایشان فزونی دارد و جانب غفران و بخشیدنشان ترجیح دارد.

اهل سنت در موردشان به نیکویی سخن می‌گوید و به آنها رحم می‌کند ولی اعتقاد به عصمت کسانی ندارد که اقرار به گناه می نمایند و در اجتهادات خویش دچار اشتباه می‌شوند بلکه تنها در مورد رسول الله ﷺ که معصوم می باشد درست نیست ولی در مورد غیر او جایز است که به گناه و خطاهایشان اقرار نمود ولی آنها همانگونه اند که خداوند می فرماید: ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمۡ﴾ (احقاف: ۱۶). «اینها کسانی هستند که بهترینِ آنچه انجام داده اند از ایشان خواهیم پذیرفت و از بدیهایشان در می‌گذریم».

فضائل اعمال به سرانجام آن است نه به صورت و ظاهر آن.

﴿وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ﴾ (بقره: ۲۱۳).

«و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند».

﴿وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَـٰلَمِينَ﴾ (یونس: ۱۰).

«و پایان دعاشان [این است] که: الحمد للّٰه ربّ العالمین».